

EBOOK

WWW.X-SHOBHE.COM

مرکز پاسخ به شبہات و سوالات

کتاب الکترونیکی

تابستان ۹۰ – شماره ۱

EBOOK -- WWW.X-SHOBHE.COM



### فهرست مطالب

- شبهه 1: یک عالم سنی: خداوند متعال در قرآن کریم (النساء - 59) فرمود: اگر اختلاف کردید به رسولش رجوع کنید. پس ضرورتی برای رجوع به امام که در قرآن نیامده نیست. پاسخ را از قرآن بدهید، چون حدیث را قبول ندارم. 4
- شبهه 2: وهابی‌ها به ما (شیعیان غیر ایرانی در خارج) طعنه می‌زنند که قراء سبیه (قاریان هفت‌گانه) همه اهل سنت بوده‌اند و شیعه هیچ کاری برای قرآن نکرده است؟ چه پاسخ بدهیم؟ 6
- شبهه 3: ولایت فقیه به عنوان یک مبحث سیاسی صرف (نه اعتقادی) چگونه به اثبات می‌رسد؟ 8
- شبهه 4: نقش خدا در بلاهای طبیعی چیست؟ آیا خشک سالی سومالی یک بلا طبیعی نیست؟ 9
- شبهه 5: می‌گویند دمکراسی در آمریکا به حدی است که حتی یک خارجی [اوباما] می‌تواند بیاید و رئیس جمهور شود؟ 12
- شبهه 6: می‌گویند اگر فضیلت‌هایی که به پیامبر (ص) یا امامان (ع) داده شده، به ما نیز داده می‌شد، آن گونه بودیم. مثل این که امام زمان در 5 سالگی به امامت رسید؟ 14
- شبهه 7: من مسئله‌ی «امر به معروف و نهی از منکر» را قبول ندارم. به کسی چه مربوط است که من در جامعه چطور رفتار می‌کنم؟ 16
- شبهه 8: مگر حضرت علی (ع) که از علوم الهی برخوردار بود نمی‌دانست که در «لیلة المیت» کشته نخواهد شد، پس چرا کار او را بسیار شجاعانه می‌دانیم؟ 18
- شبهه 9: مگر چه فرقی بین انقلاب مردم سوریه با بحرین یا لیبی وجود دارد که مسئولین و صدا و سیما می‌خواهد از آنها حمایت نمی‌کند؟ (تکرار به دلیل تقاضا و همجمله‌ی سؤالات مشابه) 20
- شبهه 10: مسئله‌ی حجاب در زمان حکومت رسول خدا (ص)، و برخورد با آن چگونه بوده است؟ آیا حجاب اجباری بود یا اختیاری؟ 21
- شبهه 11: مجری شبکه‌ی تلویزیونی قرآن به نقل از بزرگان گفت: پول حج مال حج است و پول جهیزیه مال جهیزیه ... و نباید کسی پول حج را کمک به جهیزیه نیازمندان نماه؟ 22
- شبهه 12: قوانین باید بر اساس احکام اسلام و قرآن باشد [می‌پرسند]: آیا دیگران، مثل غیر مسلمانان یا کفار حق زندگی ندارند؟ لطفاً پاسخ صریح و روشن بدهید. 24
- شبهه 13: علت رغبت و روی آوردن قدرت‌ها به جنگ سخت چیست؟ 26
- شبهه 14: شیعه امام را بالاتر از نبی می‌داند و این که می‌گوید پیامبر اکرم (ص) نیز امام بوده است. در حالی که در هیچ منبعی ذکر نشده است؟ 27
- شبهه 15: شخصی که مدعی علوم قرآنی است می‌گوید به دلیل آیات «یونس - 15» و نیز «آل عمران - 7» و ... هر کسی نمی‌تواند قرآن را تفسیر کند و البته قرآن اصلاً نیازی به تفسیر ندارد! 29
- شبهه 16: شخصی در وبلاگی نوشت: من آن علی را قبول دارم که وقتی خلخال از پای پیرزن یهودی می‌کشند ... این نوشته و مواضع مشابه شعارگونه پخش شد، آیا این دیدگاه درست است؟ 31
- شبهه 17 (تهران): شایع شده که قرآنی باستانی کشف شده شامل 115 سوره و اسامی ائمه یا ... در آن درج است و ...؟ 33

شبهه 18: سنی‌ها به ما می‌گویند: آیا در میان شما 313 نفر انسان صالح پیدا نمی‌شود که امام زمانان ظهور کند؟ و چرا امام شما خائف است؟ 34

شبهه 19: ریشه‌ی این تفکر که با عقل می‌شود خدا را شناخت و معصیت نیز نمود، لذا نیازی به احساس نیست، کجاست و آیا پاسخ عقلی و قرآنی دارد؟ 36

شبهه 20: ریا چیست؟ می‌گویند: هیچ کار خوبی نباید علنی شود، چون ریا می‌شود؟ 37

شبهه 21: روشن بفرمایید معرکای واقعی «توقیت» و «بداء» چیست؟ و آیا چون عده‌ای گفته‌اند ظهور در سال 2012 اتفاق می‌افتد، حتماً بداء حاصل شده و اتفاق نمی‌افتد؟ می‌گویند: علامه مجلسی نیز تعیین وقت کرده است؟ 39

شبهه 22: دلیلی محکم و بسیار منطقی بر وجود خالق یکتا در عالم هستی بیان نمایید. 41

شبهه 23: در نهج‌البلاغه با صراحت آمده که زنان ناقص‌العقل و ناقص‌الایمان هستند و با آنان مشورت نکنید و این روایت در مورد یک شخص خاص نیز نمی‌باشد و همه‌ی زنان را مشمول قرار داده است؟ 43

شبهه 24: در مورد روایت «اذا ظهرت رایة الحق لعنھا ... - آن گاه که پرچم حق آشکار شود، اهل شرق و غرب لعنتش کنند ...» توضیح دهید. آیا می‌توان مدعی شد که منظور ما هستیم؟! 45

شبهه 25: در متنی که به صورت گسترده ایمیل شده است، [البته با الفاظی رکیک] مدعی شده‌اند که آنچه که اسلام از بهشت تعریف کرده است، همه با توجه به گرایش‌ها و لذا بد طبیعی دنیوی می‌باشد. 46

شبهه 26: در عتبات عالیات شخصی را به عنوان فرزند امام زمان (عج) به زائران معرفی می‌کنند و به تقلید و تبعیت از او دعوت می‌کنند؟ 48

**شبهه 1:** یک عالم سنی: خداوند متعال در قرآن کریم (النساء - 59) فرمود: اگر اختلاف کردید به رسولش رجوع کنید. پس ضرورتی برای رجوع به امام که در قرآن نیامده نیست. پاسخ را از قرآن بدهید، چون حدیث را قبول ندارم.

«x-shobhe»: آیه ی مبارکه‌ی مورد استناد و معنای آن به شرح ذیل است:

«بَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَإِن تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَ الرَّسُولِ إِن كُنتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ ذَلِكَ خَيْرٌ وَ أَحْسَنُ تَأْوِيلًا» (النساء، 59)

**ترجمه:** ای افرادی که ایمان آورده‌اید! خدا و رسول و صاحبان امر خود را اطاعت کنید. و اگر درباره ی چیزی به نزاع پرداختید حکم آنرا به خدا و رسول واگذار نما ید. اگر به خدا و روز جزا ایمان دارید این برایتان بهتر، و سرانجامش نیکوتر است.

و اما در مقام پاسخ به نکات ذیل کاملاً دقت و در مضامین آن تأمل نمایید:

**الف -** بی‌تردید او یک وهابی بوده و نه یک سنی. اما چون می‌داند که وهابیت اساساً مذهب نیست، بلکه یک گروه جاسوسی و بنا شده از طرف ماسون های انگلیس می باشد، خود را عالم سنی معرفی می‌کند. چرا که علمای اهل تسنن، همگی حدیث را قبول دارند و کتب حدیثی بسیار معتبری دارند که برای فهم آیات و احکام بدانها مراجعه می‌کنند.

**ب -** اخیراً بسیار باب شده است که می گویند «قرآن را قبول داریم، ولی حدیث را قبول نداریم!» این بدان خاطر است که می خواه ند اولاً بین مسلمانان و علوم قرآنی که معلمش رسول اکرم (ص) و ائمه (ع) هستند فاصله بیاندازند و ثانیاً از این خلاء سوء استفاده نموده و خود قرآن را تفسیر به رأی کنند.

بدیهی است کسی که حدیث را قبول ندارد، باید قرآن کریم را نیز قبول نداشته باشد، چرا که قرآن به شخص وی وحی نشده است، بلکه به پیامبر اکرم (ص) وحی شده و ایشان برای ما بیان [حدیث] فرمودند و با آیات و بینات [یعنی نشانه‌ها و دلایل روشن] و نیز معجزات، بر ما [به حکم عقل] ثابت شده است که این سخنان، کلام وحی است. پس معنا ندارد که برخی از سخنان رسول خدا (ص) را قبول داشته باشیم و برخی دیگر را تکذیب کنیم. قرآن را از کلام رسول خدا (ص) بگیریم و بعد خودش را کنار زده و مدعی شویم که «حسبنا کتاب الله» کتاب خدا برای ما کافیهست و خودمان بهتر می‌فهمیم.

**ج -** اما در عین حال چون گمان کرده اند که اگر بگویند «فقط قرآن»، دیگر هیچ استناد و استدلالی برای مسلمان و به ویژه شیعه باقی نمی‌ماند، پاسخ وی از همین قرآن کریم ایفاد می‌گردد:

**ج/1:** بهترین دلیل قرآنی بر وجوب و ضرورت رجوع به امام همین آیه ای است که ایشان برای عدم ضرورت رجوع به امام بر آن استناد نموده‌اند.

این آیه خطاب به مؤمنین، ضمن تأکید بر اطاعت از «اولی الامر» می‌فرماید: اگر در چیزی اختلاف کردید، حکم آن را به خدا و رسول بگردانید. بسیار خوب، ما نیز می‌گوییم لبیک و همین کار را می‌کنیم. اکنون ما راجع به ضرورت امامت و رجوع به امام با هم اختلاف کردیم. خوب چه باید بکنیم؟ بر اساس این آیه ی ملوکة باید حکم آن را به خدا و رسول (ص) برگردانیم. لذا در مقام اطاعت کتاب خدا را در دست می‌گیریم و می‌رویم خدمت رسول خدا (ص) و از وی سؤال می‌کنیم: یا رسول الله (ص) پس از وفات حضرتعالی چه کنیم؟ آیا خداوند ما را رها کرده و به خودمان واگذار نموده است، یا راهنمایا نی قرار داده است؟ ایشان نیز در پاسخ برای ما خطبه ی غدیر را [به تصریح کتب معتبر تشیع و تسنن] ایراد می‌فرمایند و ضمن تصریح و تأکید بر ضرورت تداوم هدایت توسط «امام»، جانشین بلافصل خود و ائمه ی بعدی تا نفر آخ را به اسم و رسم معرفی می کنند و همین‌طور است راجع به سایر اختلافات.

**ج/2:** آیا می‌توانیم به حکم آیه‌ی خداوند در اختلافات به رسول مراجعه کنیم، اما پس از این که ایشان حکم را بیان نمودند، بگوییم: نه دیگر، این شد حدیث و ما قبول نداریم؟! آیا جاهلانه و خنده‌دار نیست؟ آیا معتقدند که پس از وفات رسول اکرم<sup>(ص)</sup> دیگر هیچ مرجعی برای رجوع در اختلافات وجود ندارد و قرآن و اسلام دیگر تعطیل می‌شوند؟! یا خیر. بلکه ناچارند بگویند به سنت و سخن ایشان که باقی مانده است «قرآن و احادیث» رجوع می‌کنیم. و «اطیعوا الله و اطیعوا الرسول» را پس از وفات با رجوع به فرمایشات ایشان تحقق می‌بخشیم و اگر فرمود: من می‌روم و کتاب خدا و عترت را برای شما باقی می‌گذارم/ پس از من امامت باقی است / امامت نیز من درآوردی نیست و خدا باید تعیین کند / خداوند نیز جانشینان من را تعیین نموده و به من فرموده تا به شما ابلاغ و معرفی کنم/ من نیز ابلاغ می‌کنم که «من کنت مولاه فهذا علی مولاه» - هر کس من اولی الامر او هستم، علی اولی الامر اوست و ...، دیگر چون و چرا نمی‌کنیم.

**د:** در ضمن در قرآن کریم تصریح شده است که در آخرت هر شخص و هر امتی را با امامش صدا می‌کنند [خواه امام باطل و خواه امام حق] تا چنانچه در حیات دنیوی به دنبال او بود، در حیات اخروی نیز با او محشور باشد. حال که هر کسی با امامش فراخوان می‌شود، آیا امام حقی وجود ندارد؟

«يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ أُنَاسٍ بِإِمَامِهِمْ فَمَنْ أُوْتِيَ كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ فَأُولَئِكَ يَقْرَؤْنَ كِتَابَهُمْ وَ لَا يُظْلَمُونَ فَتِيلًا» (الإسراء، 71)

**ترجمه:** روزی (معاد) که هر مردمی را با پیشوایشان (امامشان - برای بررسی حسابشان) دعوت می‌کنیم. بعداً آن افرادی که نامه‌ی اعمالشان به دست راستشان داده شود نامه اعمالشان را می‌خوانند، و به قدر آن رشته باریکی (که در وسطه هسته خرما است) در حقشان ظلم نخواهد شد.

عده‌ای می‌گویند: وجود ندارد. بدیهی است که آنان این آیه را تکذیب می‌کنند. و عده‌ای نیز می‌گویند: بر اساس این آیه روشن و آسان و واضح باید وجود داشته باشد. اختلاف را به حکم خدا و رسول او<sup>(ص)</sup> ارجاع می‌دهیم و ایشان می‌فرمایند که امام وجود دارد و آنان را معرفی می‌نمایند.

**شبهه 2:** وهابی‌ها به ما (شیعیان غیر ایرانی در خارج) طعنه می‌زنند که قراء سبعه (قاریان هفت‌گانه) همه اهل سنت بوده‌اند و شیعه هیچ کاری برای قرآن نکرده است؟ چه پاسخ بدهیم؟

**«x-shobhe»:** قرآن کریم، وحی الهی است و کتابی است که باید «قرائت» شود و هنگام قرائت نیز باید از شر شیطانی که با تحریک تعصبات ملی، قومی، زبانی و ...، مسلمانان را مقابل یکدیگر قرار می‌دهد و مانع از فهم می‌گردد، به خدا پناه برده شود، چنانچه فرمود:

«فَإِذَا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ» (الرحل - 98)

**ترجمه:** و چون قرآن بخوانی از شیطان مطرود به خدا پناه جوی.

همچنین قرآن کریم کتاب وحی است که باید «تلاوت» شود و تلاوت به قرائت با تأمل و تدبر می‌گویند. لذا فرمود کسانی که قرآن را «تلاوت» می‌کنند - یعنی با تدبر قرائت می‌کنند - مؤمن هستند، نه هر کسی که با لحن خوشی قرآن بخواند.

«الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَتْلَوْنَهُ حَقَّ تِلَاوَتِهِ أُولَئِكَ يُؤْمِنُونَ بِهِ وَ مَنْ يَكْفُرْ بِهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ» (البقره - 121)

**ترجمه:** کسانی که ما کتاب به ایشان دادیم و آن طور که باید، آن را خوانند [تلاوت کردند] آنان به این کتاب نیز ایمان می‌آورند و کسانی که به آن کفر بورزند زیانکارند.

قرآن کریم وحی منزل خداوند متعال است که در آن آیات و نشانه‌های خدا و تعریف انسان کامل، استعدادها، گرایش‌ها و عوامل رشد و سقوط و چه باید کرده‌ایش تبیین شده است و برای «تعقل» و «علم» و «حکمت» نازل شده است. نه فقط برای قرائت با صوت یا سبکی خوش.

«لَقَدْ أَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ كِتَابًا فِيهِ ذِكْرُكُمْ أَ فَلَآ تَعْقِلُونَ» (الانبیاء - 10)

**ترجمه:** به شما کتابی نازل کرده‌ایم که یادبود شما در آن است، پس چرا تعقل نمی‌کنید (نمی‌فهمید)؟!

همچنین بر طبق آیات، قرآن کریم برای تدبر، تفکر، تذکر و تزکیه، ایمان و عمل نازل شده است. لذا «قرائت» قرآن کریم که اصلی ضروری است، فقط گام اول است و مهم این است که پس از قرائت، مورد تأمل، تعقل و تفکر و سپس ایمان و عمل قرار گیرد. لذا اگر به جای هفت سبک «قراء سبعین» به چهارده سبک نیز خوانده شود، اما مورد فهم، ایمان و عمل قرار نگیرد، فایده‌ای ندارد. به قول شاعر ایرانی، حافظ:

«عشقت رسد بفریاد، گر خود بسان حافظ - قرآن ز بر بخوانی، در چارده روایت»

پس از دقت در نکات فوق، به آن دسته از وهابی‌هایی که به چنین حربه‌های سبکی متوسل می‌شوند، بفرمایید:

**الف -** اول قاری قرآن کریم، حضرت رسول الله (ص) بود که سنی نبود و دومین آنها نیز باب العلم، امیرالمؤمنین حضرت علی (ع) بود که او نیز سنی نبود.

**ب -** بدون شک اهل مکه و طرفداران ابوس‌فیان و ابوجهل که با پیامبر اکرم (ص) و قرآن کریم می‌جنگیدند، همگی بهتر از مسلمانان اهل عراق، شام یا ... قرائت قرآن را بلد بودند، چرا که هم به عربی حجاز تکلم می‌کردند و هم اهل سرزمین وحی بودند. و امروزه نیز حکام سعودی و وهابی‌ها که مسلط بر مکه و مدینه شده‌اند و در همراهی با امریکا و اسرائیل مردم مسلمان بحرین و یمن را قتل عام می‌کنند، بسیار بهتر از دیگران به قرائت قرآن کریم تسلط دارند.

**ج -** در احکام اهل سنت نیز قید و تأکید شده است که هر کس علیه حاکم حکومت اسلامی بشورد، کا فر، مشرک، باغی، طاغی و یاغی است و بدون شک کسانی که در صفین، جمل و ... با حضرت علی (علیه السلام) که خلیفه‌ی چهارم بود جنگیدند (خوارج، ناکثین، معاویه، طلحه و زبیر و ...) همگی قرآن می‌خواندند و خوب هم می‌خواندند.

**د -** بفرمایید؛ به فرض که قراء سبعة (پدید آورندگان قرائات هفت گانه) اهل سنت باشند، به شما چه ربطی دارد؟ شما که اهل سنت هم نیستید . شما وهابی هستید و وهابیت را انگلیس حدود 200 سال پیش پایه‌گذاری کرد تا اسلام را از مرکزش انگلیسی کند.

**ه -** بفرمایید اگر در تاریخ شیعه هیچ کاری برای حفظ و نشر قرآن کریم و اسلام ناب محمدی (ص) ثبت نشده باشد، به غیر از واقعه‌ی کربلا، که تجلی و آموزش صحیح‌ترین روش قرائت، تلاوت، تعقل، فهم، ایمان و عمل به قرآن کریم بود، برای جامعه‌ی اسلامی کافیست.

**شبهه 3:** ولایت فقیه به عنوان یک مبحث سیاسی صرف (نه اعتقادی) چگونه به اثبات می‌رسد؟

**«x-shobhe»:** برای شناخت، رد یا قبول هر موضوعی، ابتدا باید معانی و تعاریف درست واژه یا واژه‌های مطروحه را شناخت. به عنوان مثال اگر کسی ابتدا نداند که معنای «معاد» چیست؟ و از ناحیه ی خود یک معنای غلطی را بر آن حمل کرده باشد، بحث با او درباره ی معاد در اعتقادات اسلامی، قبل از ارائه ی یک تعریف درست و توافق بر سر آن، به نتیجه نمی‌رسد.

ولایت، به معنای «سرپرستی» است و تمامی معانی دیگری که به «ولایت» حمل شده است نیز در همین راستا می‌باشد. به عنوان مثال: والدین ولایت و سرپرستی اولاد خود را بر عهده دارند و یک شهر یا استان یا کشور نیز «والی» دارد. چنانچه امروزه ما به چنین سرپرستی شهردار یا استاندار می‌گوییم، اما در زبان ترکی استانبولی به استاندار، والی اطلاق می‌گردد. لذا در معارف اسلامی، این خداوند متعال است که بر تمامی مخلوقات و از جمله انسان «ولایت» تام دارد و بر اساس این ولایت، ولایت پیامبر اکرم (ص)، اهل بیت (ع) و ... نیز تعریف می‌گردد.

فقیه نیز به شخصی اطلاق می‌گردد که در «فقه» اسلام مجتهد (عالم، متخصص و متبحر) است و از سایر شرایط فقاقت، مانند عدالت، توان، صیانت نفس و ... نیز برخوردار است. لذا چنانچه فیلسوف به کسی می‌گویند که فلسفه بداند، پزشک به کسی می‌گویند که علم طبابت بداند، مهندس مکانیک به کسی می‌گویند که علوم مکانیک را تا حد مهندسی اخذ نموده باشد، به عالم علوم دینی و متخصص احکام و فقه اسلامی نیز فقیه می‌گویند.

حال با توجه به معانی فوق که به زبان ساده بیان شد، به نکات ذیل دقت نمایید:

**الف -** هیچ اجتماعی - از جمع کوچک خانواده گرفته تا شهر یا کشور - بدون قانون اداره نمی‌شود. هر مجموعه‌ای سلسله قوانینی را پذیرفته اند که به اصول آن «قانون اساسی، حقوق، احکام یا ...» گفته می‌شود و قوانین دیگر در زمینه‌های متفاوت (حقوق مدنی، حقوق جزا، حقوق تجارت، حقوق بین الملل و ...) نیز مبتنی بر همان اصول و قوانین اولیه تدوین می‌گردد. لذا به مجموع این قوانین و احکام در اصطلاح فرهنگ عمومی «حقوق یا قوانین» و در اصطلاح فرهنگ اسلامی امروز «فقه» اطلاق می‌گردد.

پس هر نظامی بر اساس اهداف و شاکله‌ی خود از «فقهی» برخوردار است. خواه فقه سوسیالیستی باشد یا فقه لیبرال دمکراسی، یا فقه اسلامی. لذا در عرصه ی سیاست [یا به تعبیری حکومت]، چاره‌ای از «فقه» که همان شرع یا مجموع قوانین است وجود ندارد. حکومت اسلامی نیز به حکومتی اطلاق می‌گردد که در میان مکاتب و قوانین مختلف آنها، «فقه اسلام» را برگزیده است. در واقع پذیرش «ولایت فقه»، قبل از طرح و پذیرش «ولایت فقیه» است.

**ب -** ساختار اداری و اجتماعی هیچ جامعه ی کوچک یا بزرگی و هیچ نظامی که بر اساس چارچوب ها و قوانین معینی اداره می‌گردد نیز بدون تشکیلات مدونی که مبین جایگاه و سلسله مراتب و مسئولیت های معین است اداره نمی‌شود و هیچ تشکیلاتی نیز بدون سرپرست باقی نمی‌ماند. لذا بدون قانون (فقه) و بدون تشکیلات و سرپرستی (ولایت)، هر جامعه یا نظام کوچک یا بزرگی دچار هرج و مرج شده و سریعاً نابود خواهد شد. لذا فرموده‌اند که سرپرست جائر، بهتر از بی‌سرپرستی است.

حال سرپرستی هر مجموعه ای نیز با توجه به اهداف، برنامه ها، قوانین و تشکیلات آن تعریف می‌گردد. چه سرپرست یک خانواده باشد، چه سرپرست یک تیم ورزشی یا سرپرست یک نظام حکومتی. لذا در یک نوع از قوانین حکومتی، سرپرست شخص رئیس جمهور است. پس او می‌شود «ولی فقیه» آن حکومت و هر کسی که «ولایت» او را بپذیرد. در نظام دیگری ممکن است یک حزب یا شورا سرپرستی نظام را بر عهده



گیرد (هر چند که حزب یا شورا نیز تشکیلات و رئیس دارد)، در هر حال آن حزب یا شورا می‌شود «ولی فقیه» آن نظام. مانند نظام‌های سوسیالیستی یا کمونیستی سابق. در نظام اسلامی که حکومت بر اساس قوانین اسلامی «فقه اسلام» را پذیرفته است نیز طبعاً سرپرستی و ریاست بر عهده ی یک «فقیه» خواهد بود که به او «ولایت فقیه» اطلاق می‌گردد. لذا امام خمینی<sup>(ه)</sup> در ائمه‌ناره بدین مضمون فرمودند: «ولایت فقیه مقوله‌ای است که عقل به محض تصور آن را تصدیق می‌کند و نیازی به دلیل و اثبات ندارد».

**ج -** ممکن است بگویند که سرپرستی، ریاست یا ولایت شخصی مثل رئیس جمهور امریکا، صوری است و حکومت به دست جمع محدودی از سرمایه داران اداره می‌گردد، یا حکومت احزاب سوسیال یا کمونیست نیز صوری بود و جمعی در پشت پرده حزب حاکم را اداره می‌کنند و ... در چنین حالتی نیز هیچ فرقی ایجاد نمی‌شود، جامعه و نظام حکومتی «ولایت» رئیس، شورا یا حزب را پذیرفته است و آن رئیس یا حزب نیز «ولایت» عده‌ای دیگر را پذیرفته‌اند. پس همگی تحت امر یک «ولایت» حرکت می‌کنند.

در اسلام نیز چنین است. مسلمین در رأس ولایت «الله جل جلاله» را پذیرفته و سایر مدعیان ولایت را طاغوت (یعنی کسی که طغیان کرده و از مسیر چارچوب خارج شده است) را نفی می‌کنند و در راستای الله جل جلاله، ولایت پیامبر اکرم<sup>(ص)</sup>، ائمه<sup>(ع)</sup>، فقه و قوانین اسلامی و فقیه را پذیرفته‌اند.

**د -** با توجه به نکات فوق، معلوم می‌گردد که حتی هیچ شخص، یا جامعه یا نظام حکومتی، بدون پذیرش یک سری قوانین منطبق با اهداف (فقه) و ساختار تشکیلاتی و سرپرستی «ولایت» وجود ندارد. خواه قوانین الهی و ولایت فقیه باشد، خواه قوانین شیطان و ولایت شیاطین، فرعون‌ها و طاغوت‌های زمان. لذا خداوند متعال در قرآن کریم به همین معنا تصریح نموده است و می‌فرماید:

«اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَ الَّذِينَ كَفَرُوا أُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ» (البقره - 257)

**ترجمه:** خدا سرپرست و کارساز (ولی) کسانی است که ایمان آورده باشند، ایشان را از ظلمت‌ها به سوی نور هدایت می‌کند و کسانی که (به خدا) کافر شده‌اند، سرپرستشان (ولی‌شان) طاغوت است که از نور به سوی ظلمت سوقشان می‌دهد، آنان دوزخیانند و خود در آن به طور ابد خواهند بود.

پس بی‌فقه و بی‌ولایت وجود ندارد و همان‌طور که مقام معظم رهبری فرمودند آنان که با ولایت فقیه مخالفند در اصل با ولایت فقه اسلام مخالفند. و بدیهی است که لابد «فقه» و «ولایت» دیگری را گردن نهاده‌اند.

**ه -** حال اگر کسی بگوید من یک غیر مسلمان یا اصلاً کافر هستم و چرا باید فقه اسلام و ولایت فقیه را بپذیرم؟ پاسخ همان فرمایش امام حسین<sup>(علیه‌السلام)</sup> است که به دشمنان خود فرمود: «اگر دین ندارید، لااقل آزاده باشید». که در این مقوله یعنی: اگر دین ندارید، دست کم باید به اصول انسانی و آنچه خود نامش را دموکراسی گذاشته‌اید احترام گذاشته و پایبند باشید. اکثریت قریب به اتفاق مردم این کشور، مسلمان هستند و حکومت فقه اسلام را به جای فقه مارکسیسم، لیبرالیسم، کاپیتالیسم، فمینیسم، فراماسون، صهیونیسم و ... پذیرفته‌اند و ولایت و سرپرستی یک فقیه را به جای ولایت و سرپرستی سران استکبار و کفر جهانی گردن نهاده‌اند. لذا شما نه تنها اجازه ندارید که خلاف رأی اکثریت عمل کرده و در نظام حکومتی آنان اخلال کنید، بلکه بر اساس همان اصول دموکراسی، باید تبعیت نمایید، اگر چه خلاف میل تان باشد. چرا که در غیر این صورت سعی در تحمیل باورها و ولایت مورد پند خود به اکثریت نموده‌اید که این عین دیکتاتوری است.

**شبهه 4:** نقش خدا در بلایای طبیعی چیست؟ آیا خشکسالی سوماتالی یک بلای طبیعی نیست؟

**«x-shobhe»:** اگر دقت بفرمایید سؤال کاملاً گنگ و نامفهوم است. یعنی چه «نقش خدا در بلاکلی طبیعی چیست؟» آیا یعنی بلای طبیعی را خدا فرستاده یا غیر خدا؟ خوب همگان می دانند که کسی در وقوع زلزله، بارش باران های سیل آسا، وزیدن طوفان های ویرانگر و ...، دخل و تصرفی ندارد. مگر این که انسان از روی عمد یا سهو دخل و تصرفی کرده باشد. مثل این که یک انفجار اتمی در عمق اقیانوس انجام دهند و یک سونامی رخ دهد. یا بر اثر تولید گاز های شیمیایی و گلخانه ای لایه ی اوزون سوراخ شده و سبب بالا رفتن حرارت زمین، آب شدن یخ های قطبی و ... گردد. یا با قطع بی رویه ی درختان جنگلی سبب تغییرات جوی و سرازیر شدن سیل گردد، با شکار بی رویه ی پرندگان مهاجر اکوسیستم را مختل کند و ...، بدیهی است که به این دیگر «بلای طبیعی» نمی گویند، بلکه بلایی است که بشر با دست خود بر سر خود آورده است. اگر منظور این است که خدا چرا این بلاها را می فرستد؟ پاسخ این است که هر چه در طبیعت رخ می دهد، لازمه ی طبیعت است و همگی خیر و خوب است. چرخه ی طبیعت نیاز به باد، باران، سیل، آتشفشان، زلزله، رعد و برق، طوفان، رطوبت، خشکی و ... دارد. لذا هیچ کدام بالذاته بلایی برای انسان نیست. اما ممکن است که وقوع این حوادث طبیعی و لازم برای چرخه ی طبیعت، به کسانی آسیب برساند، که قطعاً این آسیب نیز از ناحیه ی خطا یا ظلم خود انسان است.

در اصطلاح می گویند: «به سبب گناهان انسان است» و ما گمان می کنیم که «گناه» الزاماً کفر و شرک و ارتکاب معاصی متفاوتی چون شرب خمر، زنا، آدم کشی و ... می باشد. اگر چه اینها نیز گناه و در رأس گناهان بوده و موجب عقوبت هایی می گردد، اما ج هل هم گناه است. بنا کردن خانه های سست روی خط زلزله یا در دامنه ی کوه آتشفشان نیز گناه است، عدم جلوگیری از فساد و فحشا در زمینه های متفاوت جنسی، اخلاقی، اقتصادی، سیاسی و ... که موجب بروز، ظهور و دامن گیر شدن بیماری ها، فقر، فاصله های طبقاتی، ظلم و ... می شود نیز گناه است و اساساً هر گونه خروج یا اعوجاجی از قوانین خلقت «خواه طبیعی باشد یا اعتقادی و رفتاری» گناه است و عواقب دنیوی و اخروی خودش را دارد. اگر مردمانی روی خط زلزله ی خانه های سستی بیان کردند، با 5 ریشتر زلزله (مثل رودبار) یکصد هزار کشته می دهند و این عقوبت گناه خودشان است.

اما در مورد وقوع خشکسالی هایی چون سومالی دقت کنید که اخیراً جوسازی ها و شبهه پراکنی های اینترنتی و حتی گفتاری و نوشتاری در این زمینه بسیار شده است و سعی دارند خدا را مقصر معرفی کنند و حتی از هلاکت ناشی از قحطی، گرسنگی و تشنگی مردم م از یک سو و خودنگری، خودخواهی و غفلت جامعه ی بشری از سوی دیگر، به نفع آمال خود سوء استفاده نمایند.

متأسفانه تا کنون هیچ شخص یا مرکز مطالعاتی و ... تحقیق نکرده و یا اصلاً نمی تواند تحقیق کند که آیا خشکسالی مناطقی در آفریقای شمالی واقعاً یک رویداد جوی و طبیعی است و یا همین دخالت های بشری که سبب سوراخ شدن لایه اوزون، افزایش گرما، کاهش نزولات آسمانی و ... شده است بی اثر نبوده است؟ اما به فرض که یک رویداد کاملاً جوی و طبیعی باشد، دلیلی برای وقوع یک فاجعه ی انسانی نیست. کسی نمی تواند مدعی شود که این رویداد، حادثه ای مانند عذاب به قوم هایی چون نوح، لوط، عاد و ثمود است و خدا خواسته آنان را هلاک کند و از دست انسان نیز کاری بر نمی آید. نتیجه ی این القائات این است که اولاً انسان حس نوع دوستی و احساس تکلیفش را از دست بدهد و ثانیاً در ذهنش شبهه ایجاد شود که چرا خدا برای مردم کافر و ظالم در آمریکا، انگلیس یا چین چنین نخواست است؟ ... و در نهایت چون پاسخی نمی یابد، منکر همه ی حقایق هستی و خدا گردد و این همان هدف دشمن از این شبهه پراکنی ها است.

در عصر امروز که انسان قادر شده به برکت تکنولوژی سفینه به مریخ بفرستد و از هر نقطه ای در کره‌ی زمین به هر نقطه‌ی دیگری که مایل باشد آب، گاز، نفت، برق و ... منتقل کند، آب‌رسانی یا غذا رسانی به عده‌ای بحران‌زده کار دشواری نیست. حتی ساختن خانه های امن، ارسال وسایل خنک کننده، ایجاد شعب رودخانه‌ای، رونق کشاورزی در همان سرزمین خشک با روش های مکانیزه و آبیاری صنعتی، ارائه ی خدمات بهداشتی و دارورسانی و ... نیز هیچ کار مشکلی نیست؟ هزینه ی نجات مردم سومالی به مراتب کمتر از هزینه ساختن یک یا دو برج آسمانخراش یا قصر است، چه رسد به هزینه های جنگ‌افروزی در سرتاسر عالم. آیا هزینه ی انتقال صدها هزار یهودی از کشورهای متفاوت به اسرائیل، اخراج فلسطینی ها از سرزمین ها و خانه‌هایشان، ویران کردن خانه، بنا کردن شهرک های جدید یهودی نشین، فراهم نمودن زیرساخت های یک شهرک مانند: آب، برق، گاز، نفت، جاده، مدرسه، بیمارستان، فرودگاه و ... به مراتب بیش از کمک‌رسانی به مردم سومالی و نجات آنها از هلاکت دسته جمعی نیست؟! چطور آمریکا و اروپا می توانند به هنگام وقوع سونامی که فقط یک شهر و اطرافش را ویران کرد، برای ژاپن که سومین قدرت اقتصادی جهان است، انواع کمک‌های غذایی، دارویی، پوشاکی و ... را ارسال کنند و اضافه بر آن با افزایش سقف اعتبار پولی مراقب باشند که درجه ی اقتصادی اش نزول نیابد و خللی به تعاملات پولی آن وارد نگردد، اما نوبت به مسلمانان و رویدادی چون خشکسالی سومالی که می رسد، همه گناه را به گردن خدا می اندازند تا اهمال خود در وقوع فاجعه‌ی انسانی در کشته شدن میلیون ها نفر را توجیه کنند؟ بدیهی است که این فلاکت ها و بلاها، همه ناشی از سوء مدیریت (جهانی) و عملکرد خطا و جاهلانه‌ی انسان (فرد و جمع) است. لذا فرمود:

«كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ رَهِيْنَةٌ» (المدثر، 38)

**ترجمه:** هر کسی در گرو عملی است که انجام داده است.

و فرمود:

«ظَهَرَ الْفَسَادُ فِي الْبَرِّ وَ الْبَحْرِ بِمَا كَسَبَتْ أَيْدِي النَّاسِ لِيُذِيقَهُمْ بَعْضَ الَّذِي عَمِلُوا لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ» (الروم، 41)

**ترجمه:** فتنه و فساد در خشکی و دریا به علت کارهایی که مردم انجام داده (و می دهند) ظاهر شده (و می شود) (چون اینطور است لذا) خدای علیم کیفر قسمتی از اعمالشان را به آنان می چشاند، تا شاید آنان به سوی (خدا) بازگردند.

**شبهه 5:** می‌گویند دموکراسی در آمریکا به حدی است که حتی یک خارجی [اوباما] می‌تواند بیاید و رئیس جمهور شود؟

**«x-shobhe»:** این تبلیغات حدود دو سه هفته است که توسط رسانه‌های آمریکایی به اذهان عمومی مردم آمریکا القاء می‌شود و در اذهان عمومی سایر ملل جهان نیز فراکنی می‌گردد و علت آن نیز جو بسیار نامساعد افکار عمومی در آمریکا و ناامیدی آنها از سیاستمداران خود - به ویژه پس از بحران اقتصادی، بیداری ملت‌ها در منطقه و تشدید تنفر جهانیان از آمریکا - می‌باشد که موجب شرمندگی ملتشان گردیده است. واقع مطلب این است که در آمریکا اصلاً آمریکایی بومی وجود ندارد که کسی در میان آنها خارجی باشد، ملت آمریکا، ملتی متشکل از مهاجرینی است که از اقصی نقاط عالم [به ویژه دزدان، قاتلان، طلا جویان و یاغی‌های انگلیسی] به آنجا سفر کرده یا تبعید شده و سکنی گزیدند و آنها نیز از کشورهای دیگر با کشتی اسرا و بردگان سیاه و سفید بسیاری را وارد کرده و از آنها بیگاری کشیدند. لذا اگر قرار باشد آمریکایی‌های اصیل و بومی به ریاست جمهوری یا قدرت سیاسی برسند، به جز سرخ پوستان که تنها ملت اصیل و بومی آن منطقه هستند کسی نباید بر مسندی بنشیند. و دموکراسی در آمریکا به حدی است که همه ی سرخ پوستان را یا قتل عام کردند یا از سرزمین های خود بیرون کردند، حتی تاریخ آمریکا را در کتب درسی و غیره تغییر دادند و نام آنها را حذف کردند.

دموکراسی در آمریکا به حدی است که به جز دو حزب دمکرات و جمهوریخواه، هیچ شخص یا حزبی حق ورود به عرصه‌های حکومتی در مجلس، سنا و ریاست جمهوری و دولت (کابینه) و در یک جمله «قدرت سیاسی و اقتصادی» را ندارد.

اوباما نیز یک شخص خارجی نبوده که با کشتی یا هواپیما به آمریکا وارد شده و سپس خود را کاندیدای ریاست جمهوری نموده و اتفاقاً رأی هم آورده باشد، بلکه او نیز مانند سایر رؤسای جمهور و مقامات سیاسی، متولد آمریکاست و دست کم بیش از دو دهه عضو حزب دمکرات بوده است.

شرایط سیاسی داخلی و خارجی آمریکا - به ویژه در زمان جرج بوش - به حدی به چالش کشیده شد و به وخامت گراید که هر دو حزب بر نمایش تصمیم به «تغییر» وحدت کردند و برای این که چنین القایی کامل گردد و واقعی به نظر رسد، یک سیاهپوست را روی سن آوردند که حتی رنگش هم تغییر داشته باشد و او نیز شعار «تغییر» را سر داد و ملت ساده و رسانه‌ای آمریکا نیز ابتدا باور کردند.

دموکراسی در آمریکا به حدی است که در زمان جرج بوش، شکنجه توسط بازپرستان نظامی و اطلاعاتی به صورت یک قانون مصوب می‌شود و اوباما نیز آن را تأیید می‌کند.

این دموکراسی به حدی است که در زمان جرج بوش، آمریکا به عنوان یک قانون مصوب می‌کند که دستگاه‌های آمریکایی اجازه دارند مخالفان خود، از هر ملیت و در هر کجای جهان را ترور کرده و یا بربایند! و اوباما نیز آن را تأیید کرده و ادامه می‌دهد.

از ضروریات چنین دموکراسی وحشتناکی، تأسیس زندان‌هایی چون ابوغریب و گوانتانامو است. در این دموکراسی اشغال نظامی کشورهای بیگانه یک اصل است و خدمت به صهیونیسم بین الملل، به رسمیت شناختن تروریسم دولتی و سرکوب همه ی مخالفین داخلی و خارجی، به هر شکل و در هر کجا، یک سیاست کلی و رسمی قلمداد می‌گردد.

اوباما وعده داد قانون شکنجه را لغو می‌کند - زندان گوانتانامو را ظرف دو روز تعطیل می‌کند - نیروی نظامی را از کشورهای عراق و افغانستان خارج می‌کند - بحران اقتصادی را مهار می‌کند و در نهایت محدودیت (نه

ممنوعیت) همجنس بازی را در ارتش آمریکا ملغی می‌کند. اما در میان تمام این وعده‌ها، فقط به وعده‌ی آخر عمل کرد. چرا که بیش از این قدرت تصمیم‌گیری نداشت. حال این ملت آمریکا هستند که باید تصمیم بگیرند آیا رئیس‌جمهورشان با دروغ رأی آورد، یا از دموکراسی خبری نبود و او را سر جایش نشانند. چنانچه در همان دوران تبلیغاتی، رقیب وی از حزب جمهوریخواه گفته بود: او احمق است و نمی‌فهمد چه می‌گوید. این مطالب و صدها موضوع اساسی دیگر نیز مطالبی است که مخالفان شعار تبلیغاتی «وجود دموکراسی در آمریکا» بیان می‌دارند و در روزنامه‌ها و سایت‌های خود می‌نویسند، اما منعکس نمی‌گردند. این یک شمای کلی از دموکراسی آمریکایی (فراماسونید صهیونیستی) است که خدا نصیب هیچ ملتی نکند.

**شبهه 6:** می‌گویند اگر فضیلت‌هایی که به پیامبر (ص) یا امامان (ع) داده شده، به ما نیز داده می‌شود، آن گونه بودیم. مثل این که امام زمان در 5 سالگی به امامت رسید؟

**«x-shobhe»:** شاید اگر این ادعا از ناحیه‌ی کسی مطرح شود که تمامی فضیلت‌های خود را شناخته و به تناسب آنها درست عمل کرده، جای بحث باقی می‌ماند (البته بحث برای روشن شدن موضوع و نه این که حق با او بود). اما از ناحیه‌ی ما که حتی غالباً امکانات و نعمات و فضیلت‌های اهدایی خداوند را هدر می‌دهیم، اصلاً جای طرح و بحث نیز ندارد.

دقت شود که نظام خلقت ایجاب می‌کند که مخلوقات در مراتب و ظرفیت‌های مختلف «وجودی» و تفاوت‌های «ماهیتی» خلق شوند و معنا ندارد که همه یکسان و یک شکل باشند، تا به همین تناسب نقش و وظایف متفاوتی در کارگاه هستی بر عهده هر کدام گذاشته شود.

خداوند کریم در قرآن می‌فرماید که به برخی از شما نسبت به برخی دیگر فضیلت‌هایی داده شده و حتی برخی برتر از برخی دیگر هستید، اما دقت داشته باشید که این فضیلت‌ها یا برتری‌ها فعلاً فقط به زندگی دنیوی اختصاص دارد، آنچه که مهم است، فضیلت اخروی است:

«انظُرْ كَيْفَ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ وَ لِلْآخِرَةِ أَكْبَرُ دَرَجَاتٍ وَ أَكْبَرُ تَفْضِيلاً» (الإسراء - 21)

**ترجمه:** ببین چگونه بعضی را بر بعضی برتری دادیم، تازه این برتری‌ها دنیویست برتری آخرت بیشتر و بزرگ‌تر است.

و همچنین می‌فرماید ما برخی از انبیا و رسل را نیز نسبت به برخی دیگر فضیلت و برتری دادیم:

«وَ رَبُّكَ أَعْلَمُ بِمَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ لَقَدْ فَضَّلْنَا بَعْضَ النَّبِيِّينَ عَلَى بَعْضٍ وَ آتَيْنَا دَاوُدَ زَبُوراً» (الإسراء، 55)

**ترجمه:** و پروردگارتان دانای‌تر به هر کسی است که در آسمان‌ها و زمین است و ما بعضی پیامبران را بر بعضی دیگر برتری دادیم و به داوود زبور دادیم.

«تِلْكَ الرُّسُلُ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ مِنْهُمْ مَنْ كَلَّمَ اللَّهُ وَ رَفَعَ بَعْضَهُمْ دَرَجَاتٍ وَ آتَيْنَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ الْبَيِّنَاتِ وَ آتَيْنَاهُ بُرُوحَ الْقُدُسِ...» (البقره، 253)

**ترجمه:** این پیغمبران را بر بعضی برتری و فضیلت دادیم، بعضی را خدا با او سخن گفت و بعضی را رفعت مقام داده، و عیسی پسر مریم را معجزات آشکار دادیم و او را به روح القدس نیر و بخشیدیم ...

لذا شاهدیم که خداوند خود بر این معنا تصریح دارد و کشفی نیست که تازه صورت گرفته باشد، چرا که نظام خلقت همین تفاوت‌ها را ایجاب می‌کند.

به امامت رسیدن حضرت مهدی (سلام الله علیه) در سن 5 سالگی نیز که اخیراً بسیار در سایت‌های شبهه افکن مطرح می‌گردد، چیز عجیبی نیست. حضرت عیسی (ع) در گهواره سخن گفت و فرمود من برگزیده شده‌ام، نبی شده‌ام و به من کتاب داده شده است و هم اکنون نیز در میان اقوام و ملیت‌ها کودکان نابغه‌ی 5 ساله‌ی بسیاری وجود دارند که انصافاً از تمامی آحاد آن قوم جلوتر هستند و حق این است که آنان جلودار و رهبر [امام] قومشان باشند.

مهم این است که دقت کنیم اولاً این فضیلت‌ها به سبب نیاز کارگاه هستی است. چنانچه به کثیف‌ترین آدم روی زمین فضیلتی داده شده است که به هیچ یک از ملائک نیز داده نشده است و آن فضیلت «اختیار و انتخاب» است و ثانیاً هنر در حفظ فضیلت و ایفای نقش و انجام تکالیف محوله است.

خداوند به هرکسی متناسب با جایگاه و نقشش در عالم خلقت فضیلتی داده و به تناسب آن فضیلت وی را مکلف کرده است و نیز فرموده که به هیچ کس بیش از ظرفیت و طاقتش تکلیفی نکریم «لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ تَفْساً إِلاًّ وَ سَعَهَا» و فرمود که فضیلت‌ها و برتری‌های نسبی در دنیا است و برتری واقعی و دائمی در آخرت است.

یعنی در آخرت به کسی نمی گویند که چون در دنیا به تو چشم و گوش داده بودیم، بیا و این جایزه را بگیر و به دیگری نمی گویند که چون تو کر و کور به دنیا آمدی، این عذاب را ببین . بلکه می گویند: چون تو از نعمت و فضیلت چشم و گوش عطا شده خوب و درست استفاده کردی، این هم نتیجه اش است و چون تو به رغم محرومیت تلاش کردی و به حد امکان عمل کردی، این نتیجه ی برابر یا حتی بیشتر را بگیر . به پیامبران نیز نمی گویند که چون به شما وحی کردیم، پاداش هم می دهیم. بلکه می گویند: چون به وحی ایمان آوردید و عمل کردید و بار رسالت را با تحمل مشقات و صبر در مقابل ظلم ها درست به مقصد رساندید، این مقام را بگیرید.

درباره ی ما نیز همین طور است. آیا اصلاً نعمت های داده شده به خود را می شناسیم؟ آیا به فضیلت های خود نسبت به سایر مخلوقات و دیگر انسان ها پی برده ایم؟ آیا به حد وسعت وجودی خود به کسب معرفت و علم برخاسته ایم؟ آیا به آن میزان علمی که به دست آوردیم، ایمان آورده و عمل کردیم؟ آیا هیچ نعمتی را ضایع نکردیم؟ آیا هیچ فرصتی را از دست ندادیم؟ امکان خداشناسی نداریم یا امکان نماز؟ امکان اخلاق حسنه نداریم یا امکان نماز شب؟ امکان بصیرت نداریم یا امکان دشمن شناسی؟ چطور امکان تسلیم و ذلت در مقابل تهاجم فیزیکی یا فرهنگی دشمن را [که به مراتب سخت تر و آزار دهنده تر است] داریم، اما امکان مقابله و جهاد نداریم؟ آیا «شکر نعمت» که معنای استفاده ی صحیح از نعمت داده شده است را به جا آوردیم که مدعی شویم اگر ما نیز امام زمان می شدیم، مثل او بودیم؟! ما حتی مثل خودمان هم نشدیم . یعنی نتوانستیم حتی فضیلت های اعطایی را شناخته و استفاده ی درست ببریم، چه رسد به این که استعداد های عطا شده را به فعلیت برسانیم!

بدیهی است که هنر به حفظ فضیلت و نعمت داده شده و استفاده صحیح از آن برای ایجاد ظرفیت اخذ فضیلت بیشتر و بالاتر بردن مرتبه ی وجودی است. هنر، عمل به علم است. هنر به ایمان نسبت به شناخت است، هنر به حفظ خود از گزند آفات (معاصی که ایمان را می سوزاند) است. بدیهی است کسی که به نبی اکرم (ص) ایمان آورد، با او محشور می شود و کسی که به حضرت مهدی (سلام الله علیه) شناخت پیدا کرد، بدان شناخت ایمان آورد و از منتظران بود، با او محشور می شود.

**شبهه 7:** من مسئله ی «امر به معروف و نهی از منکر» را قبول ندارم. به کسی چه مربوط است که من در جامعه چطور رفتار می‌کنم؟

**«x-shobhe»:** مسئله‌ی «امر به معروف» که از سنخ «امر» کردن است و باید امر آنه باشد و نه نصیحت یا توصیه به نیکی و خوبی و نیز «نهی از منکر» از سنخ بازدارندگی قاطع است و نه تذکر و گوشزد، نه تنها مختص اسلام نیست، بلکه اساساً مقوله‌ای نیست که کسی بخواهد یا بتواند آن را قبول نداشته باشد. چرا که همگان با رعایت [کم و بیش] آن زندگی را سامان می‌بخشند، جوامع را پدید می‌آورند و مدارج رشد را طی می‌کنند. لذا جامعه‌ای متمدن است که «امر به معروف و نهی از منکر» به صورتی قاطع و همگانی در آن رعایت شود و جامعه‌ای رشد یافته‌تر، تکامل یافته‌تر، مدنی‌تر و مرفه‌تر است که پیشتر از سایرین این دو اصل اساسی حیات بشری را شناخته و اعمال کرده باشد.

برای روشن شدن موضوع به مثال‌های واقعی ذیل دقت نمایید:

### الف – امر به معروف و نهی از منکر نسبت به مشروبات الکلی:

در یک کشور رشد فرهنگی و مدنی تا به حدی است که اگر راننده ای تصادف کند و مست باشد، مقصر شناخته می‌شود. در کشور مرفعی‌تر راننده‌ی مست تصادف هم نکند، مجرم است. در کشور مرفعی‌تر اگر مست هم نباشد، اما دهانش بوی مشروب دهد یا اندکی الکل در خونش پیدا شود مجرم است، در برخی از ایالات کشور کانادا، اگر داخل خودرویی بطری مشروبی پیدا شود که درش باز شده است، راننده مجرم شناخته می‌شود، اگر چه خود او به هیچ وجه اهل مشروب نباشد و در کشور دیگری (چون جمهوری اسلامی ایران) اساساً خرید و فروش و مصرف مشروبات الکلی جرم شناخته می‌شود.

در کشورهای مرفعی، به رعایت کلیه ی قوانین راهنمایی و رانندگی «امر» شده است و نسبت به هرگونه تخلف «نهی» شده است. لذا اگر مثلاً راننده‌ای، حتی در نیمه شب و خیابان خلوت، از چراغ قرمز عبور نماید، به غیر از ضبط گواهینامه، ممنوعیت دو یا چند ساله از رانندگی، پرداخت جریمه ی نقدی و ...، باید حتماً و حتماً به روانپزشک مراجعه نماید و نتایج آزمایشات و معالجات را نیز به پلیس راهنمایی و رانندگی ارائه دهد. چرا که از نظر آنان کسی که چنین مخاطره ای را برای خود یا دیگران ایجاد نماید، به احتمال قوی به نوعی اختلال عقلی مبتلا شده است. این خود مصداقی از «امر به معروف و نهی از منکر» است.

### ب – امر به معروف و نهی از منکر نسبت به تحصیل کودکان:

در بسیاری از کشورها، مردمان از دمکراسی کاملی برخوردار هستند (!؟). آنان کاری ندارند که کودک عقلش نمی‌رسد. لذا اگر کودک دلش خواست تحصیل می‌کند و اگر نخواست نمی‌کند. یا اگر والدین خواستند او را مجبور به تحصیل می‌کنند و اگر نخواستند نمی‌کنند. اما در کشورهای مرفعی [از جمله اروپا] اگر کودکی به سن هفت سالگی رسیده باشد و در مدرسه‌ای ثبت نام نکرده باشد، پلیس وارد عمل می‌شود، آن کودک را بالاجبار به مدرسه می‌فرستد و والدین او را نیز به خاطر اهمال مجرم شناخته و تنبیه می‌کند و ممکن است به طور کلی از آنها سلب قیمومیت نماید.

### ج – امر به معروف و نهی از منکر در ساده‌ترین تعاملات اجتماعی:

در کشورهای مرفعی اروپایی، اگر راننده‌ی تاکسی در داخل خودروی بدون مسافر خود سیگار بکشد، رادیو یا ضبط را روشن کند، پنجره را بدون درخواست مسافر باز کند و ...، مجرم شناخته شده و جریمه می‌شود و در صورت تکرار جواز وی باطل می‌گردد.



**د-** در کشورهای متمدنی، اگر از محل مسکونی کسی صدایی [مثل موزیک، پارس سگ، داد و فریاد، کف و سروت و شادی، تعمیرات و ...] بیرون بیاید، پلیس فوراً سر می‌رسد و در شرایط عادی آنان را «نهی» می‌کند و اگر احساس کرد که موضوع از شرایط عادی تجاوز کرده است، حتی نسبت به بازداشت آنان اقدام می‌کند.

**و-** اگر شما در کشورهایی چون سوئیس، آلمان و ...، یک چوب کبریت روی زمین بیاندازید، دیگران با شما برخورد می‌کنند و شما را امر به معروف و نهی از منکر می‌کنند تا آن را بردارید و اگر بردارید به پلیس شکایت می‌کنند و آن وقت است که امر به معروف (انداختن آن در سطل زباله) و نهی از منکر (بازدارندگی از آلوده کردن شهر) با قوه‌ی قهریه‌ی پلیس به اجرا در می‌آید.

دقت فرمایید که «انسان» به صورت منفرد زندگی نمی‌کند که بتواند مدعی شود «من دوست دارم هر کاری دلم خواست بکنم، به دیگران چه ربطی دارد؟!» لذا ممکن است هر عملی که انجام دهد، منافع دیگران را ضایع کرده و یا به خطر بیندازد. پس دیگران حق دارند که وی را مجبور به یک عمل کرده یا از عملی بازدارند. به این می‌گویند: امر به معروف و نهی از منکر، که از نشانه‌های تمدن است و اسلام عزیز و متمدنی آن را از واجبات هر فردی قرار داده است.

اساساً وجود قانون و نیز ضابطین اجرایی و سپس دادگاه‌ها و دادسراها، همگی جهت تحقق «عمل به معروف و خودداری از ارتکاب منکر» است. حتی در جنگل و در میان حیوانات وحشی نیز قوانینی در قالب خلقت و غریزه حکمفرما می‌باشد، چه رسد به انسان. لذا انسان حتی اگر تنها وسط یک جنگل نیز زندگی کند، باز نمی‌تواند مدعی شود که دلش می‌خواهد هر طور که می‌خواهد باشد، چرا که زنجیره‌ی اجزای عالم به هم پیوسته است، شاید او دلش بخواهد در وسط جنگل درختی را نابود کند و یا بدون احتیاط آتشی برافروزد، جنگل که ملک شخصی او نیست و اگر ملک شخصی هم باشد، آثار کار او در آب و هوا و اکوسیستم که فقط به خودش بر نمی‌گردد. لذا امروزه شاهدیم که حتی برای آب و هوا، نحوه‌ی استفاده از طبیعت و ... به دنبال وضع قوانین بین‌المللی الزام‌آور هستند.

پس «امر به معروف و نهی از منکر»، مقوله‌ای عام، غیر قابل‌گریز و فراگیر است. منتهی هر جامعه و فرهنگی، به غیر از موارد عمومی، برای خود «معروف‌ها و منکرها»یی دارد که مطابق با فرهنگ، اهداف و منافعی می‌باشد. به عنوان مثال در جوامع امریکایی و اروپایی زن [بدن و سکس‌زن، نه اصل وجود یا کرامات انسانی او] یکی از ابزارهای مهم برای کسب درآمد و رونق اقتصادی دولت است. یک نماینده‌ی مجلس سوئدی در مخالفت با پیشنهاد محدودیت آزادی‌های جنسی گفته بود: «دختران و زنان ما برای کشور ما حکم نفت در کشورهای نفت‌خیز را دارند و ارزش‌آور هستند». بدیهی است که در چنین فرهنگی، هر گونه مانعی برای بهره‌وری بیشتر از زن، مثل حجاب، عفاف، خانواده، تقیدات اخلاقی یا دینی و ... مکروه و منکر است. لذا با آن برخورد می‌کنند.

در جامعه و فرهنگ ما نیز فساد، فحشا، زنا، تجاوز، سوء استفاده، تحقیر زن، اسارت، برخورد ابزاری با انسان، ازدیاد نسل بی‌هویت، خودفروشی، بی‌قیدی، بی‌تعهدی، تحریک عمومی و بی‌ضابطه که منجر به مفاسد بسیاری می‌گردد و ... بسیار مکروه و منکر است، لذا با آن برخورد می‌شود.

و به طور کلی دقت فرمایید که عملکرد دلخواه، ارمغانی به جز آنارشسیسم و فاشیسم ندارد. لذا در هیچ کجای دنیا، حتی کشورهای پستی که دم از دمکراسی زده و پرچم حقوق بشر را چون گریز آهین بر سر سایر ملت‌ها می‌کوبند، ضوابط بیشتر و استفاده از اختیارات دلبخواهی محدودتر است. چرا که در چنین فرهنگی [دلبخواهی] نیز، قواعدی حاکم می‌شود که دیگر نه مبتنی بر وحی است و نه عقل و نه اکثریت، بلکه مبتنی

بر «زور» است. هر کسی دلش می‌خواهد هر کاری خواست بکند، اما چون منافع مشترک است و یا تداخل دارد، آن کسی موفق می‌شود که «زور» بیشتری دارد.

**شبهه 8:** مگر حضرت علی (ع) که از علوم الهی برخوردار بود نمی‌دانست که در «لِئَلَى الْمَبِيتِ» کشته نخواهد شد، پس چرا کار او را بسیار شجاعانه می‌دانیم؟

**«x-shobhe»:** این شبهه در سال گذشته و نزدیک به ماه مبارک رمضان و نیز عیدغدیر بازار داغی در سایت‌های شبهه افکن پیدا کرد که البته کاربران گرامی جوایز پاسخ شدند و پاسخ مناسب نیز در این این پاک‌گاه درج شد، اما چون مجدد مطرح شده است، نظر ارسال کنندگان و سایر کاربران گرامی به نکات ذیل جلب می‌گردد:

**الف -** متأسفانه دشمنان اسلام از قرون گذشته [حتی در زمان حیات معصومین (ع)] سعی کردند شایعات و خرافاتی را وارد فرهنگ اسلام کنند که به طور کلی از آنها تحت عنو «اسرائیلیات» یاد می‌شود که باورهایی چون تجسم خدا (در برخی مذاهب اهل سنت)، جادو و جنبل و دعانویسی به آن سبک ... و بسیاری از باورهای دیگر که در بین مردم خودمان نیز بسیار شایع است، از همان دسته است. از جمله ی این اسرائیلیات، القای حسن و امتیاز «بی‌خبری» و بی‌اجر کردن «علم» است، که سبب پیدایش سؤال‌ها و شبهه‌های مشابه می‌گردد.

**ب -** چه کسی گفته است که حسن، امتیاز، ویژگی، صواب و ثواب به این است که اگر انسان بدون اطلاع، متکی به جهل، اتفاقی و ... کاری کند، کار مهمی کرده و ثواب می‌برد؟! چه کسی گفته که اگر انسان براساس علم خود عمل کند، اجری ندارد؟! فرهنگ اسلام که کاملاً عکس این ادعا را تعلیم می‌دهد. خداوند متعال اول به انسان علم داد و سپس بر اساس علم هدایت نمود و سپس به میزان علم و معرفت مسئولیت داد و به میزان مسئولیت سؤال و جواب می‌نماید.

آیات مبارکه‌ای چون: «وَ عَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا (البقره - 31)» - «عَلَّمَ الْقُرْآنَ (الرحمن - 2)» - «الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ (العلق - 4)» - «عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ (العلق - 5)» و ... همه بیانگر نقش و اهمیت علم در هدایت و عمل انسان است و اساساً خداوند متعال انبیای کرامش را برای «تعلیم» و تزکیه ارسال نمود. چنانچه فرمود:

«لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْ أَنْفُسِهِمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَ يُزَكِّيهِمْ وَ يُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَ الْحِكْمَةَ وَ إِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ» (آل عمران - 164)

**ترجمه:** خدا بر اهل ایمان منت گذاشت که رسولی از خودشان در میان آنان برانگیخت که بر آنها آیات خدا را تلاوت کند و نفوسشان را از هر نقص و آرایش پاک گرداند و به آنها احکام شریعت و حقایق حکمت بیاموزد هر چند قبلاً گمراهی آنان آشکار بود.

**ج -** خداوند متعال هیچ کس را نیز بیش از علم و توانش مسئول و مکلف ننموده است. به عنوان مثال اگر کسی نداند که نوشیدنی موجود در یک لیوان به علت الکلی بودن یا مال غیر بودن و ... حرام است و آن را بنوشد که فعل حرامی مرتکب نشده و معصیتی بر او ثبت نخواهد شد.

«لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا لَهَا مَا كَسَبَتْ وَ عَلَيْهَا مَا اكْتَسَبَتْ ...» (البقره - 286)

**ترجمه:** خدا هیچ کس را تکلیف نکند مگر به قدر توانایی او، (و روز جزا) نیکی‌های هر شخصی به سود خود او و بدی‌هایش نیز به زبان خود او است.

د - پس هنر انسان عمل کردن به علمش است، رشد ما منوط بر این است که بدانیم، پس از دانستن باور کنیم و پس از باور به آن عمل کنیم. همه‌ی انحرافات ما [در هر موضوع و زمینه‌ای] نیز ناشی از جهل یا عمل نکردن به علم است.

این که می‌گویند: اگر حضرت علی (ع) می‌دانست، پس هنری نکرده است، مثل این است که به همه ی مؤمنین بگوئیم: اگر می‌دانید که خدایی هست، حیات اخروی و سؤال و جواب و بهشت و جهنمی هست، پس هنری نکرده‌اید که خدا را عبادت می‌کنید و سعی دارید از معصیت و انحراف پرهیز کنید! یا به رزمنده بگوئیم: اگر علم داشتی که در صورت ر فتن روی مین، تو شهید می‌شوی تا راه برای دیگران باز شود، پس هنری نکرده‌ای! یا اگر علم دارید که در صورت ایمان، عمل صالح و وحدت شما «امریکا هیچ غلطی نمی‌تواند بکند»، پس هنری نکرده‌اید که مقابله و ایستادگی می‌کنید.

پس دانستن، هنر است، بزرگی است، وجود است و عمل به علم نیز شجاعت، بصیرت، ایمان و تقوای بسیاری می‌خواهد. اگر حضرت علی (ع) می‌دانست که در آن شب کشته نمی‌شود، از ضربت خوردنش در شب 19 ماه مبارک نیز خبر داشت، اما چنانچه بر اساس علم - نه فقط علم به حادثه، بلکه علم به تکلیف و نتیجه - در لیلۃ المبیت جای پیامبر (ص) خوابید، در شب نوزدهم نیز به مسجد رفت و بر اساس همین علم به هنگام عبادت غش می‌کرد و بر همین اساس در جنگ‌ها شرکت می‌یافت و در خوارج و صفین و ... نیز ناکتین، مارقین و قاسطین را از پای در می‌آورد.

**شبهه 9:** مگر چه فرقی بین انقلاب مردم سوریه با بحرین یا لیبی وجود دارد که مسئولین و صدا و سیما ما از آنها حمایت نمی‌کند؟ (تکرار به دلیل تقاضا و همجمله‌ی سوالات مشابه)

**«x-shobhe»:** به یقین تفاوت‌های اساسی فراوانی وجود دارد که سبب می‌شود محافل دیپلماسی غرب که هیچ توجهی به کشتار مردم در بحرین نمی‌کنند، مدافع آنان شده‌اند و رسانه‌های زنجیره‌ای صهیونیستی که هیچ خبری از بحرین منتشر نمی‌کنند، هر روز اخبار سوریه را سوتیتر قرار می‌دهند و همه رسانه‌هایی که هنوز هم «قیام» مردم در مصر، تونس، لیبی، بحرین و ... را «شورش» می‌خوانند، تظاهرات اقلیتی در سوریه را «انقلاب» می‌خوانند. در هر حال برای نمونه به چند تفاوت در وضعیت قیام، انقلاب یا شورش در سوریه نسبت به کشورهای دیگر اشاره می‌گردد:

**الف -** در کشورهای دیگر اکثریت مردم قیام کرده‌اند، اما در سوریه اکثریت مردم با این تظاهرات‌ها مخالف هستند و آن را توطئه‌ی آمریکا و مانند جریان فتنه 88 ایران می‌دانند و جمهوری اسلامی ایران نیز حامی ملل مسلمان است و نه گروه‌ها و احزاب و اقلیت‌هایی با گرایش‌های خاص.

**ب -** دولت‌های کشورهای چونی: مصر، لیبی، تونس، بحرین و ... همیشه دوستان نزدیک آمریکا، انگلیس و اسرائیل بودند و به همین دلیل مردمشان با آنها مخالفند، اما دولت «سوریه» از همان ابتدا به همراه ملتش دشمن آمریکا و اسرائیل بوده و همیشه از اهداف اصلی اشغالگری اسرائیل قلمداد می‌شود.

**ج -** قیام مردم در کشورهای دیگر به ضرر منافع آمریکا و اسرائیل در منطقه و جهان است، اما هر شورشی در سوریه و علیه دولت سوریه فعلاً به نفع آمریکا و اسرائیل است.

**د -** بحرین پایگاه نظامی رسمی آمریکا در منطقه بوده و هست، اما سوریه هدف نظامی آمریکا و اسرائیل است.

**ه -** دولت‌های مصر، لیبی، تونس، لیبی، بحرین و ... صادرکنندگان نفت و گاز به اسرائیل و حامی آن رژیم اشغالگر در منطقه بودند، اما سوریه و لبنان از همان ابتدا دشمن اسرائیل بودند.

**و -** حکومت‌ها و دولت‌هایی چون عربستان سعودی و امارات، برای حمایت از دولت بحرین و کشتار انقلابیون، به آن کشور لشکرکشی می‌کنند، اما از تظاهر کنندگان سوریه حمایت می‌کنند(!؟)

**ز -** در میان نظامیان لیبی، مصر، بحرین و ... نیروهای اسرائیلی نیز وجود دارند، اما در سوریه جاسوسان اسرائیلی در میان تظاهر کنندگان دستگیر می‌شوند.

**ح -** کشورهای دیگر همیشه به اطاعت از آمریکا و انگلیس و اسرائیل با جمهوری اسلامی ایران عناد و دشمنی کرده‌اند، اما دولت و ملت سوریه معمولاً در کنار حکومت و ملت ایران اسلام‌مقرار گرفته‌اند.

**ط - و ...**

با توجه به نکات فوق، حال باید ببینیم آنان که در ایران تا کنون صدایشان برای بحرین یا مصراته یا حتی پاکستان و افغانستان در نیامده، چه شده که دلسوز عده‌ای در سوریه شده‌اند؟

حال برای روشن‌تر شدن اوضاع، سؤال را بر عکس می‌کنیم و سؤال می‌کنیم:

چرا رسانه‌های غربی و صهیونیستی اخبار بحرین را منعکس نمی‌کنند، اما فضای بسیاری به اخبار سوریه اختصاص می‌دهند؟ مگر چه فرقی بین دولت بشار اسد با سایر دولت‌های عربی است و یا مگر چه فرقی بین مردم این کشورها وجود دارد؟ چرا دولت‌های استکباری و رسانه‌های وابسته، هیچ اشاره‌ای به تظاهرات گسترده و سراسری مردم سوریه در حمایت از بشار اسد نمی‌کنند؟ چرا آمریکا سعی دارد به هر قیمتی که شده به بهانه‌ی دفاع از مخالفین بشار اسد، یک قطعه از ناحیه‌ی شمالی این سرزمین را جدا کند و به آنها بدهد؟ آیا قصد دارد اسرائیل دومی در منطقه ایجاد کند؟ چرا اسرائیل که نگران همه‌ی قیام‌های مردمی در کشورهای عربی و اسلامی است، از اعتراضات عده‌ای در سوریه این قدر خوشحال و به نتیجه‌ی آن امیدوار است؟ مگر سقوط دولت بشار اسد چه سودی برای آمریکا و اسرائیل دارد؟

**شبهه 10:** مسئله‌ی حجاب در زمان حکومت رسول خدا (ص)، و برخورد با آن چگونه بوده است؟ آیا حجاب اجباری بود یا اختیاری؟

**«x-shobhe»:** به طور قطع مانند برخورد جامعه‌ی مسلمان امروزی و امثال روزنامه ایران نبوده است، چه

رسد به برخورد جامعه‌ی جهانی و به ویژه اروپایی‌های مدعی تمدن و آزادی!

اگرچه حجاب که در قرآن کریم با واژه‌ی «تستر» به معنای پوشش از آن یاد شده است، یکی از احکام الهی است و به طور قطع در زمان حکومت اسلامی به صورت قاطع رعایت می‌شد و پیامبر اکرم (ص) نیز اجازه نمی‌دادند که احکام الهی به تسامح، تساهل و بازی گرفته شود، اما باید دقت شود که اساساً «تستر» فقط آورده‌ی اسلام و منحصر به مسلمانان نبوده و نیست. لذا نه تنها تمامی ادیان الهی تستر را فرض و واجب می‌دانسته و می‌دانند، بلکه حتی اقوام و ملل مختلف نیز هر چه متمدن تر بودند، نسبت به رعایت تستر جدی‌تر بودند. مثل ایران باستان.

لذا حتی قبل از بعثت رسول اکرم (ص) و دعوت به اسلام، کلیه زنان یهود و نصارا، تستر کامل را رعایت می‌کردند، و زنان بت پرستان نیز اگر از اشراف بودند، تستر را رعایت می‌کردند. چنانچه در غرب نیز تا قبل از رنسانس رعایت می‌کردند و بعداً توسط سرمایه داران و مفسدین حاکم [که منظورشان استثمار و سودجویی بیشتر و رایگان بود] مورد هجمه و ممنوعیت قرار گرفت.

در زمان بعثت نیز فقط بردگان بی دین و نیز زنان مسیحی که برده‌ی یهودیان بودند، حق نداشتند که موهای سر خود را بپوشانند. چرا که یهودیان فضیلت تستر را مختص زنان خود و اشراف می‌دانستند و اجازه نمی‌دادند که بردگانشان و از جمله زنان مسیحی برده، مانند زنان آنان تستر داشته باشند و باید حتماً با موهای باز در انظار حاضر می‌شدند که معلوم شود برده هستند. لذا بدحجابی از همان ابتدا تا کنون نشان از بردگی [اختیاری و اجباری، دانسته و ندانسته] داشته و دارد. چه بردگی به سبک اعراب قدیم، چه به سبک قرون وسطایی، چه به سبک مدرن امروزی و چه بردگی نفس. امروزه نیز زنان مکرم و مقدس در همه‌ی ادیان و اقوام تستر خود را رعایت می‌کنند و از نظر اسلام، همه‌ی زنان باید مکرم و مقدس باشند. انسان موجود شریفی است. و از نظر اسلام، مکان مقدس صرفاً مسجد، کلیسا، کنیسه یا معبد نیست، تقدس جامعه به مراتب بیشتر است.

بدیهی است که پس از بعثت و به ویژه پس از استقرار حکومت اسلامی، هر دو معضل برداشته شد. نه کسی اجازه داشت که بردگان را بی تستر کند و نه کسی اجازه داشت که زنان مسیحی را به بردگی کشیده و حجاب از سرشان بردارد. و البته پیامبر اعظم (ص) نه تنها در تحقق و اجرای همه‌ی احکام اسلامی در جامعه نهایت جدیت را داشتند، بلکه نسبت به تحرکات تبلیغی «جنگ نرم» علیه معارف و احکام اسلامی با شدت به مراتب بیشتری برخورد می‌نمودند. در قرآن کریم نیز به برخورد با جریان‌های فرهنگی مخالف، تأکید فراوانی شده است و عذاب اخروی آن نیز شدیدتر قید شده است. چنانچه هر کجا سخن از «صدوا عن سبیل الله» آمده است، به همین معنا اشاره دارد. چرا که سد کردن به معنای بستن یک راه همه جا به یک معنا است، اما اگر به یک جریان یا تحرک مادی اطلاق شود با «س» بیان می‌گردد و اگر به یک جریان یا تحرک غیر مادی و «فرهنگی» اطلاق شود با «ص» بیان و نوشته می‌شود. به عنوان مثال می‌فرماید:

«الَّذِينَ كَفَرُوا وَ صَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ زِدْنَاهُمْ عَذَاباً فَوْقَ الْعَذَابِ بِمَا كَانُوا يُفْسِدُونَ» (النحل - 88)

**ترجمه:** و کسانی که کافر بوده‌اند و مردم را از راه خدا باز داشته‌اند به سبب آن فساد که کرده‌اند عذابی بر عذابشان بیفزاییم.

«إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَ صَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ ثُمَّ مَاتُوا وَ هُمْ كُفَّارٌ فَلَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَهُمْ» (محمد ص - 34)

**ترجمه:** بی گمان کسانی که کافر شدند و [مردم را] از راه خدا باز داشتند، سپس در حالی که کافر بودند مردند، خدا هرگز برایشان نبخشاید.

در خاتمه عزیزان دقت داشته باشند که در هر جامعه‌ای، رعایت همه‌ی قوانین اجتماعی اجباری است و حتی ندانستن یک قانون نیز دلیل بر جواز عدم رعایت آن نمی‌شود. اگر رعایت قوانین در یک جامعه اجباری نباشد، حتماً هرج و مرج حاکم می‌گردد و جامعه‌ی انسانی به جنگلی مبدل می‌گردد که در آن جنگل، زورمداران رعایت قوانین خود را به زیر دستان اجبار می‌کنند. اما نوبت به اسلام که می‌رسد، می‌خواهند القاء کنند که مثل یک بازی، اختیاری است!

**شبهه 11:** مجری شبکه‌ی تلویزیونی قرآن به نقل از بزرگان گفت: پول حج مال حج است و پول جهیزیه مال جهیزیه ... و نباید کسی پول حج را کمک به جهیزیه نیازمندان نماید؟

**«x-shobhe»:** ماجرا (برای کسانی که این برنامه ه را ندیدند) از این قرار بود که مجری محترم شبکه تلویزیونی قرآن، با خبرنگار این شبکه در مکه ی مکرمه مکالمه ای تلفنی داشت. خبرنگار در این گفتگو در بزرگداشت کسانی که پول سفرهای خود را صرف جهیزیه یا معالجه نیازمندان می کنند چند جمله ای ایراد نمود. پس از قطع مکالمه مجری گفت: اگرچه وی چنین گفت: اما بزرگان ما گفته اند پول حج مال حج است و پول جهیزیه مال جهیزیه ... و نباید پول حج را خرج جهیزیه یا مداوای نیازمند کرد ...! سپس در تأیید گفته‌های خود به فرازهایی از دعاهای ماه مبارک رمضان چون «اللهم ارزقنا حج بیتک الحرام فی عامی هذا و فی کل عام» اشاره نمود.

**پاسخ:** ظاهراً مجری محترم از روی صدق و صفا و علاقه ای که به زیارت خانه ی خدا دارد، در این مکالمه ی تلفنی مستقیم با همکار خود جو زده شد و مطالبی از خودش بیان نمود که بسیار بسیار غلط بود. ایشان متوجه نشدند که اولاً «حج» بل «عمره» فرق دارد. لذا هر زیارت خانه ی خدایی حج نیست. بدیهی است کسی که مستطیع می‌شود، حج بر او واجب می‌گردد و او موظف است که این واجب را به جای آورد و حج فقط در ماه «ذی الحجة» انجام می‌پذیرد. اما «عمره» که زیارت کعبه ی مکرمه در هر زمان دیگری (و از جمله ماه مبارک رمضان) است، یک کار مستحبی می‌باشد که می‌توان هرگز انجام نداد.

پس اگر معصومین<sup>(ع)</sup> در دعاهای ماه مبارک رمضان توفیق «حج» را از خدا طلب نموده اند و یا اگر بزرگان گفته‌اند «پول حج جد است»، منظور همان حج است و نه عمره های مفرده‌ای که مردم در طول سال می‌روند و اگر استناد می‌کنند که در دعا آمده «توفیق حج در امسال و هر سال»، باز توفیق حج تمتع است که در ماه ذی الحجه انجام می‌پذیرد و نه عمره. لذا شکی نیست که عظمت ثواب کمک به دیگران چون تهیه جهیزیه یا خرج مداوای بیمار نیازمند، اصلاً با زیارت و عمره و ... قابل مقایسه نیست. حتی در مورد «حج تمتع» که بر مستطیع واجب می‌شود، شما از هر مجتهدی چنین سؤال و استفتاء کنید: «فردی است که درآمد کافی دارد و در طول سال درآمدش را خرج نیازمندان می‌کند و به همین جهت مستطیع نمی‌گردد، اما اگر کمک به آنها را قطع کند، مستطیع می‌شود و می‌تواند به حج برود، حال آیا کمک را قطع کند یا خیر؟» آن وقت ببینید که چه پاسخی می‌دهند.

قرآن کریم برای مقابله با همین سطحی نگری‌ها و خرافه‌ها صریحاً توجه می‌دهد کجا می‌تواند ثواب سقایت در خانه ی خدا (آبرسانی به حجاج) و حتی تعمیر و عمارت کعبه معظمه و مسجد الحرام را با ایمان به الله، معاد و جهاد در راه خدا مقایسه نمود؟!

«أَجَعَلْتُمْ سِقَايَةَ الْحَاجِّ وَ عِمَارَةَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ كَمَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ وَ جَاهَدَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ لَا يَسْتَوُونَ عِنْدَ اللَّهِ وَ اللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ» (التوبه - 10)

**ترجمه:** چگونه آب دادن به حاجیان و تعمیر مسجد الحرام را با رفتار کسی که به خدا و روز جزا ایمان آورده و در راه خدا جهاد نموده برابر می‌کنید؟ و حال آنکه این دو طائفه نزد خدا یکسان نیستند. و خداوند مردم ستمگر را هدایت نمی‌کند.

پس آنچه مجری شبکه بیان نمود، تکرار همان ساده نگری‌های عوامانه، توأم با عدم شناخت از مفاهیم عمیق و واژه‌هایی چون «حج و عمره» و مضامین دعاها از یک سو و اوهام و خیالات از سوی دیگر بود. بدیهی است اگر مسلمانان عالم به روح «حج» که فقط بر مستطیع واجب می‌گردد و سایر اعمال و مستحبات که از جمله ی آنها زیارت خانه خدا که در هر زمان دیگری «عمره» است یا سایر زیارات و عبادات توجه می‌کردند، به رغم

وجود نزدیک به دو میلیارد مسلمان در غنی ترین سرزمین های عالم، به این رذالت، بدبختی، فقر، گرسنگی و تشنگی (مانند سومالی) و آوارگی دچار نمی شدند.

در کشور سومالی بیش از 11 میلیون انسان (که اغلبشان مسلمان نیز هستند) از فرط گرسنگی و تشنگی در حال مرگ هستند و در هر شش دقیقه یک کودک کشته می شود. سازمان ملل اعلام کرد که برای انجام یک عملیات فوری به بودجه ای برابر یک و نیم میلیارد یورو نیازمند است. حال محاسبه بفرمایید که فقط در ماه مبارک رمضان نزدیک به یک میلیون نفر یا بیشتر به زیارت خانه ی خدا «عمره» رفته اند. اگر هر کدام در طی اقامت ده یا پانزده روزه یا یک ماهه، فقط 1500 یورو [اعم از هزینه های رفت و برگشت، اقامت، غذا، سوقات و ...] هزینه کرده باشند، همان یک و نیم میلیارد یورو می شود که یازده میلیون انسان را از خطر مرگ حتمی نجات می دهد و سالانه میلیون ها نفر مسلمان در سرتاسر جهان به «عمره» می روند که یک عبادت مستحبی است، ولی نجات جان انسان - به ویژه یک مسلمان - از واجبات است. البته ای کاش هم کمک می کردند و هم به عمره می رفتند. اما اگر توان انسان فقط برای انجام یکی از این دو امر کافی باشد، معلوم است که انجام واجب اولویت دارد و اگر انجام ندهد، مؤاخذه و عذاب دارد.

حال آیا می توان گفت: پول این جداست و پول آن جداست، ما این پول را صرف زیارت و گشتن خودمان می کنیم، (به قول مجری): از خدا که کم نمی آید، این شاء الله برای آن هم می دهد؟! آیا این ساده نگری ها و تفسیر به رأی ها، موجب کشته شدن روح معارف و عبادات اسلامی نمی گردد؟! ن

**شبهه 12:** قوانین باید بر اساس احکام اسلام و قرآن باشد [می‌پرسند:] آیا دیگران، مثل غ پر مسلمانان یا کفار حق زندگی ندارند؟ لطفاً پاسخ صریح و روشن بدهید.

**«x-shobhe»:** از جمله بندی و نحوه ضد تبلیغی مستتر در طرح سؤال که بگذریم، اصل معنا، سؤال بسیار خوب و مهمی است و چه خوب بود که رسانه ها و به ویژه سیما [به جای سریال‌هایی فمینیستی و ...] در این موارد بسیار مهم اطلاع‌رسانی می‌کردند.

اما پاسخ متناسب به این مجال کوتاه : بستگی دارد که اولاً «حق» چه معنا شود و ثانیاً «زندگی» چه معنا شود؟ اگر معنای حق این است که همه جوامع عالم قانونمند باشند و هر جامعه ای که قوانینش مطابق میل طواغیت نشد، بی‌قانون گردد، هرج و مرج و آنارشیزستی شود و هر کس هر کاری دلش خواست بتواند بکند؟ به صراحت باید گفت : خیر. کسی چنین حقی ندارد و نام آن نیز «زندگی» نیست. بلکه نوعی حیات وحش است که حقوق همگان را ضایع می‌کند.

زندگی، چه در بُعد فردی و چه در بُعد اجتماعی آن، قانونمند است . منتهی هر جامعه ای بر اساس اهداف، اعتقادات، برنامه ها یا آن چه حاکمانشان اعمال می کنند، قوانینی برای زندگی فردی و اجتماعی دارد و جامعه‌ی ما، قوانین خداوند متعال در اسلام و قرآن را بر قوانین غرب و شرق ارجح می‌داند. البته لازم به ذکر است که در هیچ یک از مکاتب و نظریات نوشته شده و نشده ی بشری، زندگی فردی و اجتماعی با تمامی جزئیاتش، هدفمندتر، ارزشمندتر و قانونمندتر از اسلام نیست.

**الف -** اسلام نه تنها انسان را از هیچ یک از مواهب زندگی محروم نکرده است، بلکه بهترین تعاریف و قوانین را برای بهره‌مندی صحیح از این مواهب ارائه داده است. پس هیچ انسانی [اعم از غیر مسلمان یا کافر] در جامعه‌ی اسلامی، از مواهب زندگی محروم نیست که بپرسیم : پس حق آنان چه می شود؟ مگر آن که زندگی را فقط ناهنجاری های رفتاری خود بدانند، که در این صورت مردم مجبور نیستند که آن معانی را بپذیرند.

اسلام انجام هر گونه خلاف و ایجاد هر گونه ناهنجاری را ممنوع اعلام کرده است و خلاف و ناهنجاری نیز جزء مواهب و شرایط زندگی نیست که اگر کسی میل به ارتکاب آنها داشته باشد، بگوید : پس حق من در جامعه‌ی اسلامی چه می‌شود؟

**ب -** در عین حال اسلام اجازه ی دخالت در زندگی خصوصی کسی را نمی‌دهد، مگر آن که شخص مجرم بخواهد آزادانه و علنی مرتکب جرم و خطا گردد. بدیهی است که ارتکاب علنی خلاف یا جرم، حقوق دیگران را ضایع می‌نماید و جایز نمی‌باشد.

متأسفانه در جامعه‌ی ما [بر اساس شدت تبلیغات ضد دین و سکوت و مماشات دینداران] این منوال رسم می‌شود که اگر مقابل خطای گناهکار اعتراض شود، می‌گویند: آزادی نیست. مثال بسیار ساده و روشن که همگان مشاهده کرده‌اند: بلند کردن صدای موزیک در خودرو است که در تمامی کشورها اروپایی و حتی امریکا جرم است. اگر به او بگویید که صدای آن را آرام کن تا فقط خودت بشنوی، می‌گوید: آزادی نیست و اختناق است. اما اصلاً توجه ندارد که او با این صدای بلند، آزادی دیگران را در نشنیدن سلب می‌کند.

**د -** هیچ یک از ناهنجاری‌های رفتاری عمومی که در اسلام حرام شده و در جوامع غربی متعارف است [مثل: شرابخواری، قمار، زنا، بدحجابی، فحشا و ...] در هیچ یک از ادیان الهی جایز اعلام نشده است و اگر کسی گمان می‌کند که چون مسلمان نیست مجاز به این قبیل محرمات است، خود را فریب می‌دهد. اما در عین حال مربوط به خودش است، اما نباید انتظار داشته باشد که بتواند به صورت علنی خلاف کند و یا مترصد باشد که فساد و فحشا در جامعه زیاد و علنی باشد تا او نهایت سوءاستفاده‌ی خود را ببرد.



و - و همچنین ممکن است در جامعه آحاد یا گروه‌هایی باشند که اگرچه به ظاهر مدعی هستند، مسلمان هستیم، یا نیستیم، یا کافریم یا دین دیگری داریم، اما ماهیت و نقش آنها دشمنی آشکار با دین، مملکت، نظام و ه‌مه‌ی حیثیت یک ملت است، مثل وهابی‌ها، بهایی‌ها، شیطان‌پرست‌ها، برخی از گروهک‌ها و ... بدیهی است که اینها اساساً هیچ گونه حقی ندارند، چرا که دشمن نفوذی هستند و حضورشان در جامعه دقیقاً به مثابه‌ی حضور ستون پنجم است. اگرچه در جامعه‌ی ما از برکت رأفت اسلامی، راحت‌تر زندگی می‌کنند، مگر آن که در عمل ثابت شود کار تشکیلاتی می‌کنند.

ز - دلیلی ندارد که حتماً اول غربی‌ها به ناهنجار بودن یک رفتار رسیده و قانوناً آن را جرم بدانند، بعد دیگران بالتبع قبول کنند و اگر آنها به این نتیجه نرسیدند و یا اول اعلام نکردند، آن کار جرم نباشد. بلکه ممکن است یک دین، مکتب و جامعه‌ی پیشرفته، رفتارهایی را ناهنجار ببیند که هنوز شعور علمی و اخلاقی غرب به آن نرسیده باشد و یا رسیده باشد، اما به خاطر حکومت طواغیت و سود اقتصادی، حتی آن فعل را تبلیغ هم بکنند.

اگر در جامعه‌ی ما 30 سال پیش کسی می‌گفت: «در اماکن عمومی و محیط‌های بسته و در میان مردم و ... سیگار نکشید»، کسی قبول نمی‌کرد. چون هنوز غربی‌ها اعلام نکرده بودند و حتی در هواپیما و دادگاه و اداره و شرکت نیز مصرف دخانیات مجاز و حتی نشانه‌ی مدرنیته یا تیپ بود، اما چون آنها منع مصرف را اعلام کردند، حالا به صورت یک قانون در همه جا تسری می‌یابد. حال چه کسی گفته که ضرر سایر مفاسد [شراب، قمار، زنا، بدحجابی، فحشاء، روابط بی‌بند و بار جنسی، رشوه، ترویج کفر، شرکت بهایی‌گری، شیطان‌پرستی و انحراف از عقل و اسلام و ...] کمتر از سیگار کشیدن است؟!

پس غیر مسلمانان، کفار و یا دیگران، از تمامی مواهب زندگی برخوردار هستند و در انجام همه‌ی امور مربوط به خود - چه منطبق بر اعتقاداتشان باشد یا نباشد - نیز آزاد هستند، منتهی آنچه خلاف منافع، رأی، مصحلت و حقوق دیگران است را نمی‌توانند و نباید بتوانند که انجام دهند و باید که اگر دین ندارند، دست کم به همان شعار دمکراسی که می‌دهند پایبند باشند و حقوق اکثریت را رعایت کنند.

«x-shobhe»: چنین نیست که بگوییم قدرت‌ها الزاماً فقط به جنگ سرد مایل هستند، بلکه به منظور تحقق سلطه، به هر شیوه ای اعم از جنگ سخت، جنگ نرم، جنگ اقتصادی و یا جنگ سیاسی (دیپلماسی) روی می‌آورند و چنین نیز نیست که به هنگام روی آوردن به یکی از شیوه‌های مخاصمه و جنگ، شیوه‌های دیگر را کنار بگذارند و یا در توجه ویژه نسبت به آنها اهمال کنند، بلکه از همه شیوه‌ها به صورت موازی استفاده می‌کنند و البته به تناسب شرایط بر یکی تمرکز می‌کنند.

باید دقت شود که تمامی نظام‌های عالم هستی، از نظام‌های حاکم بر طبیعت و عناصر طبیعی گرفته تا نظام یک خانواده یا نظام سیاسی حاکم بر یک جامعه، بر پایه یا پایه‌هایی استوار است. لذا اگر آن پایه متزلزل شده یا ویران شود، آن نظام متزلزل یا سرنگون خواهد شد. به عنوان مثال: بنای یک ساختمان روی ستون‌هایش استوار شده است و ایستادگی یک درخت بلند و تنومند نیز به میزان فرورفتگی و استحکام ریشه‌هایش در زمین بستگی دارد و ... پس اگر در و پنجره‌ی آن ساختمان شکسته شود و یا حتی برخی از دیوارهایش را بریزند، اگر چه ساختمان تخریب می‌شود، اما فرو نمی‌ریزد و قابل باز سازی است، یا اگر شاخه‌ها و برگ‌های درخت را ببرند، درخت هم چنان پابرجا می‌ماند و دوباره شاخه و برگ می‌دهد، اما اگر ستون یک ساختمان را ویران کنند، کل ساختمان فرو می‌ریزد و اگر ریشه درخت را حرکت دهند، خشک می‌شود و اگر ثباتش در زمین متزلزل گردد، می‌افتد.

نظامات سیاسی نیز همین گونه هستند. به عنوان مثال نظام جمهوری اسلامی ایران، بر پایه‌ی اعتقادات اسلامی استوار شده است و نه اقتصاد یا قدرت نظامی. پس با جنگ و تحریم اقتصادی، مشکلاتی ایجاد می‌شود، اما اتفاق خاصی نمی‌افتد [چنانچه تجربه کردیم]، اما اگر اعتقادات مردم متزلزل و منحرف گردد، حتماً نظام ساقط می‌شود و به همین دلیل است که نظام سلطه، با تشکیل ناتوی فرهنگی، سعی در ایجاد انحراف در اعتقادات مردم دارد.

نظام امریکا و بالتبع اروپا (صهیونیسم بین‌الملل) نیز بر دو پایه‌ی «قدرت اقتصادی» و «قدرت نظامی» استوار بود و قدرت‌های دیگرش چون: تکنولوژی پیشرفته، سلطه‌ی خبری، سلطه‌ی تبلیغاتی، سلطه‌ی سیاسی و ... نیز با تکیه بر همان دو قدرت «اقتصادی و نظامی» مستحکم می‌گردید. اما اکنون یکی از این دو پایه، یعنی «قدرت اقتصادی»، نه تنها متزلزل شده، بلکه به طور کلی فرو ریخته است و امریکا دیگر نمی‌تواند با 14 هزار میلیارد دلار بدهی و طلبکارانی چون چین، به قدرت اقتصادی متزلزل و فرو ریخته‌ی خود تکیه کند. لذا برای او فقط «قدرت نظامی» باقی مانده است و برای نجات خود، جلوگیری از فروپاشی و تداوم سلطه، ناچار است که به قدرت نظامی که تبلور آن «جنگ سخت» است متوسل گردد و همه‌ی اهداف خود را با «جنگ سخت» تعقیب نموده و برای تحقق تلاش (جنگ) نماید. امریکا امروز هیچ چاره‌ای به جز جنگ ندارد.

**شبهه 14:** شیعه امام را بالاتر از نبی می‌داند و این که می‌گوید پیامبر اکرم (ص) نیز امام بوده است. در حالی که در هیچ منبعی ذکر نشده است؟

**«x-shobhe»:** ریشه‌ی تمامی اینگونه شبهات فقط و فقط یک لجاجت بدون فکر و تأمل نسبت به واژه یا کلمه‌ی «امام» است. چرا که معمولاً شیعه این واژه را نسبت به اهل بیت (ع) استفاده می‌کند و آنها نیز گمان می‌کنند که قبول مقام و منزلت «امامت» به مثابه‌ی قبول کردن اهل بیت (ع) است و چون نمی‌خواهند قبول کنند، به جنگ واژه رفته‌اند! و البته توجه به این نکته‌ی مهم نیز ضروری است که به دنبال ظاهر یک واژه در قرآن یا حدیث گشتن، بدون درک هیچ معنا و مفهومی از آن نیز فقط کار وهابیت است و حتی اهل سنت نیز چنین دگم نیستند. مثلاً این است که بگویید پیامبر اکرم (ص) کریم بود، سخی بود، برادر و پدر امت بود و ...، بعد بپرسند در کجای قرآن به کلمات کریم، سخی، اب و اخ تصریح شده است؟ و هیچ دقت نکنند که وقتی او خاتم الانبیاء، اکمل و اشرف مخلوقات، رحمة للعالمین و ... می‌باشد، لابد کریم و سخی و ... نیز هست.

**الف -** این که مقام امامت بالاتر از نبوت است انحصار به اعتقاد شیعه و آن هم از روی علاقه و محبت و وابستگی به اهل بیت (ع) ندارد، بلکه هم آموزه‌ی وحی است و هم حکم عقل.

**الف/1:** خداوند متعال در قرآن کریم تصریح دارد که پس از مقاماتی چون نبوت، رسالت و خلت (دوستی خالص)، مقام «امامت» را به حضرت ابراهیم (علیه السلام) عطا کرد و در این معنا شیعه و غیر شیعه هیچ اختلاف نظری با هم ندارند و بدیهی است که پس از «آزمودن» مقام شخص موفق را تنزل نمی‌دهند، بلکه بالاتر می‌برد.

**الف/2:** خداوند متعال «امامت» را شرط تحقق رسالت قرار داد و فرمود اگر مسئله‌ی امامت و تعیین امام را ابلاغ نکردی، اصلاً رسالت را انجام نداده‌ای و هیچ چیزی ابلاغ نکرده‌ای: «يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ».

**الف/3:** خداوند متعال «امامت» را شرط اکمال دین و اتمام نعمت قرار داد، لذا پس از معرفت امام در غدیر (به سند اهل تشیع و تسنن) آیه‌ی «الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَ أَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَ رَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا» را نازل نمود.

**الف/4:** خداوند متعال در قیامت هر گروهی از مردمان (همه انسان‌ها) را با امامشان می‌خواند و با او محشور می‌کند، خواه امام حق باشند و یا امام باطل. «يَوْمَ تَدْعُوا كُلَّ أُنَاسٍ بِإِمَامِهِمْ»

**ب -** شأن نبی آگاه شدن از وحی و اخبار غیب به امر الهی است و شأن رسول ابلاغ اخبار غیب به امر الهی به مردم و بشارت و انذار آنهاست و کار امام، هدایت جامعه بر اساس وحی است. حال به حکم عقل کدام شأن بالاتر است؟

**ج -** بر اساس آیات قرآن کریم، از سوی خداوند برای انبیای الهی (که برخی از آنها افضل از برخی دیگر هستند) چندین مقام متفاوت به انبیا و رسولان الهی عطا شده است که جایگاه و کاربرد و وظایف هر یک با دیگری متفاوت است. مانند: «1. مقام نبوت؛ 2. مقام رسالت؛ 3. مقام سلطنت و حکومت؛ 4. مقام قضاوت؛ 5. مقام اولوالعزم؛ 6. مقام امامت، و مقام‌های دیگر.» حال این آقایانی که با واژه‌ی امام لجاجت کرده‌اند، گمان می‌کنند که پیامبر اکرم (ص) فاقد کدامیک از این مقامات بوده است؟ و آیا چنین نیست که اگر یکی از این مقامات را نداشته باشد، در آن مقام افضل از پیامبری که آن را داشته است نمی‌باشد و در این صورت اکمل مخلوقات و اشرف انبیای الهی نخواهد بود؟! گروهی فقط نبی بودند، گروه دیگری هم نبی و هم رسول بودند، گروهی از انبیای الهی به سلطنت و حکومت نیز رسیدند، گروهی دیگر امر مهم قضاوت را نیز بر عهده

گرفتند، گروهی صاحب کتاب و شریعت (اولی‌العزم) بودند و برخی از آنها امام امت نیز بودند و بدیهی است که پیامبر اکرم (ص) صاحب تمامی مقامات فوق بوده است.

د- اگر به غیر از ظاهر کلمه به مفهوم، جایگاه، شأن و وظایف یک مقام نیز توجه کنند، متوجه می‌شوند کهوظیفه‌ی مردم نسبت به «امام» این است که او را جلودار و الگوی خود قرار دهند - از وی اطاعت کنند - وی را تبعیت کنند و خلاصه آن که دنبال روی (مأموم) او باشند. پس وقتی خداوند متعال در کلام وحی می‌فرماید که پیامبر اکرم (ص) «اسوة حسنة» بهترین الگوی شماست - از وی اطاعت کنید - از وی تبعیت کنید و او را «ولی‌امر» خود قرار دهید، معلوم می‌شود که ایشان به غیر از نبی و رسول، امام امت نیز می‌باشند. مضاف بر این که اگر عده ای فقط به دنبال ظاهر واژه هستند، باید دقت کنند که واژه «ولایت» شامل بر امامت نیز هست و قرآن کریم مکرر تصریح کرده است که حضرت رسول اکرم (ص) صاحب ولایت است. چطور ممکن است کسی «ولایت تامه» داشته باشد، اما «امام» نباشد.

پس چه با کلام وحی، چه با احادیث معتبر و چه با حکم عقل اثبات می‌شود که «امامت» بالاتر از نبوت است و حضرت نبی‌اکرم و رسول اعظم (ص)، هم نبی، هم رسول و هم امام امت و پیشوای امت بودند و هر کس این مقامات را از وی سلب کند، وی را نشناخته است.



این آیه ی مبارکه، چهار بار عیناً در سوره ی قمر تکرار شده است، لذا بیان و روشن کردن همین امر که بفهمیم چرا یک آیه در یک سوره چهار بار تکرار شده است؟ نیاز به تفسیر با رجوع به آیات بعدی دارد. در هر حال در این آیه نیز سخنی از ضرورت یا عدم ضرورت تفسیر به میان نیامده است، بلکه می فرماید، قرآن کریم را برای «ذکر» آسان کردیم و با توجه به جهالت نوع بشر و عناد و لجاجت کفار می پرسد: آیا به رغم این آسانی کسی هست که متذکر شود؟

ذکر، یعنی یادآوری و منظور از «ذکر» در این آیات نیز «یاد خداوند» است. یادآوری به چیزی اطلاق می گردد که انسان می دانسته، اما فراموش کرده است. خداشناسی و خداپرستی، فطری انسان است و در همگان نیز وجود دارد و به همین دلیل است که انسان بدون پرستش وجود ندارد. حال اگر خدای واقعی را نیافت، خدای کاذب را به جای آن گذاشته و می پرستد. خداوند می فرماید که این قرآن را برای «یاد خدا» آسان قرار دادیم. یعنی از عوامی که ظاهر آن را می خواند تا عالمی که به بواطن آن پی می برد، همگی و هر کس به اندازه ی توان و استعداد خود می تواند با تلاوت قرآن [و البته تأمل و تدبر و تعقل در آن آیات که این نیز دستور و کلام وحی است] یاد خدا بیافتد. حال کجای این آیه تصریح دارد و یا دست کم اشاره دارد که قرآن کریم نیاز به تفسیر ندارد؟! آیا چنین تعبیری به غیر از تفسیر به رأی مدعی، افترا به قرآن کریم نیست؟!

اساساً همین که فهم از آیات قرآن کریم به صورت یکسان انجام نمی پذیرد و هر کسی (مثل این جناب کا سایرین) از سوی خود تفسیری اگر چه غیر مربوط ارائه می دهد، خود دلیل به نیاز به تفسیر صحیح و منطبق با وحی است که از جانب معصوم<sup>(ع)</sup> صورت می پذیرد. آیا در زمان رسول خدا<sup>(ص)</sup> کم اتفاق افتاده که ایشان آیه را تلاوت نمودند و مردم سؤال کردند که منظور چیست؟

پس مشاهده می فرمایید که ضمن ضرورت داشتن تفسیر صحیح قرآن (مانند هر کلام دیگری)، آیات مورد استناد، جملگی مورد تفسیر به رأی گوینده قرار گرفته است.

پیش از این نیز مطلبی در خصوص «[عدم نیاز به تفسیر به دلیل آسان بودن قرآن](#)» درج شده است که حتماً مطالعه نمایید.

**شبهه 16:** شخصی در وبلاگی نوشت: «من آن علی را قبول دارم که وقتی خلخال از پای پیر زن یهودی می‌کشند... این نوشته و مواضع مشابه شعارگونه پخش شد، آیا این دیدگاه درست است؟»

**«x-shobhe»:** انسان باید خیلی مراقب خود باشد. گاهی «قلم» انسان و نیز رای او به «إله» و معبودی مبدل می‌گردد. لذا چنین شخصی نه برایش علی<sup>(ع)</sup> مهم است و نه آن پیرزن یهودی، بلکه آن‌چه برای او اهمیت دارد، همین نوشتن و طرح خود به واسطه ی «قلم» است. او می‌نویسد تا خود را طرح کند، اگر چه نوشته‌اش موجب ایجاد انحرافات بسیاری گردد.

آنکه می‌گوید: «من آن علی<sup>(ع)</sup> را قبول دارم که چنین یا چنان، در واقع فقط خودش [نفس] را قبول دارد و هر چیز و هر کس و هر فعلی را به آن ارجاع داده و تطبیق می‌کند و اگر اندازه‌ها یکی بود می‌پسندد. یعنی به جای آن که امام را «میزان» قرار دهد و خود را با آن اندازه‌ها منطبق کند، خود را میزان قرار می‌دهد و سعی دارد که خدا، پیامبر، امام، اسلام و قرآن را با اندازه‌های نفسش منطبق نماید.

این نوع نگاه که ناشی از نوعی جهل و نیز تکبر «من‌گرایی» است، تازگی ندارد. به پیامبر اکرم<sup>(ص)</sup> می‌گفتند: اگر می‌خواهی تو را قبول کنیم، این آیات را کنار بگذار و آیات دیگری که ما می‌پسندیم بیاور! به علی<sup>(علیه‌السلام)</sup> گفتند: اگر شرایط ما را بپذیری با تو بیعت کرده و تو را به خلافت بر می‌گزینیم... در دوره‌ی معاصر نیز این حرف‌ها بسیار بیان شده است. امام خمینی‌ای را قبول دارند که خود تعریف و تفسیرش می‌کنند، خط امامی که خود تبیینش می‌کنند، ولایت فقیهی که خود چارچوب‌هایش را تدوین می‌کنند و... میر حسین موسوی در جریان فتنه نیز همین نگاه را دنبال می‌کرد و می‌گفت: «من بسیج را قبول دارم، اما بسیجی کسی است که منطبق با تعاریف من باشد. بنی‌صدر می‌گفت: «من رهبری را قبول دارم، اما رهبر کسی است که با

مشخصه‌هایی که من می‌گویم وفق یابد و مشخصه‌هایش نیز بیشتر با خودش وفق داشت. امروز هم برخی می‌گویند: اسلام وقتی اسلام است که با تعاریف ما منطبق باشد. قرائت جدیدی‌ها نیز بر همین باور بوده و هستند. اما اینها همه هوای نفس است. قرار است که خدا تعریف و تدوین و چارچوب بگذارد و نه ما و وظیفه‌ی ما شناخت آن تعاریف و چارچوب‌ها و ایمان و عمل به آنهاست، نه وضع تعاریف منطبق با نفس.

حضرت علی<sup>(ع)</sup>، حضرت علی<sup>(ع)</sup> است و دیگر این علی یا آن علی نداریم. باید دقت شود که کارها و افعال به نیات و اشخاص شناخته شده و دارای ارزش می‌گردند، نه این که افراد به تناسب کارشان شناخته و معتبر گردند. یک فعل فیزیکی به خودی خود شاید فاقد هر گونه ارزش و اعتبار ویژه ای باشد، بلکه فاعل و نیت و هدف وی به آن ارزش و اعتبار می‌بخشد. ضربه‌ی شمشیر، ضربه‌ی شمشیر است، چه علی<sup>(ع)</sup> آن را بر سر دشمن بشریت وارد کند و چه شمر آن را در گلوئی امام حسین<sup>(ع)</sup> فرو برد. اما اثر، ارزش و نتایج هر کدام نزد خدا و خلق بسیار متفاوت است. لذا فرمود: ضربه‌ی شمشیر علی بن ابیطالب<sup>(علیه‌السلام)</sup>، از عبادت ثقلین بالاتر است. یعنی خلوصی که در این ضربه هست، در عبادت هیچ یک از ملائک و شب زنده داری هیچ یک از مؤمنین و سالکین و عرفا نیز یافت نمی‌گردد.

لذا شیعیان واقعی، امام علی<sup>(ع)</sup> را تجزیه و مثله نمی‌کنند. این علی یا آن علی نمی‌گویند، بلکه حضرت امیرالمؤمنین را به تمام و کمال و از هر حیث و در هر عمل قبول داشته و از او تبعیت می‌کنند.

آن علی<sup>(ع)</sup> که وقتی می‌شنود خلخال از پای پیرزنی بیرون کشیده شده است، می‌فرماید: جای دارد که انسان از این غصه بمیرد، با آن علی که می‌فرمود: شمشیر من بر کسی فرود نیامد مگر این که یک راست به جهنم رفت، با آن علی که به هنگام دیدن زحمات و شنیدن درد دل یک بیوه زن و همسر شهید صورت خود را برای تذکر به آتش جهنم، به آتش تنور نزدیک می‌کند و به خود می‌گوید: «ذق - بچش»، با آن علی که هزاران تن از خوارج را در یک جنگ گردن می‌زند، با آن علی که شب‌ها خرما به دوشی ناشناخته است، با آن

علی که به هنگام نماز از عظمت و خوف خدا غش می‌کند، با آن علی که پیامبر اکرم (ص) در پاسخ گله‌ی مردم از عدالتش می‌فرماید: او در انجام عدل و فرمان الهی محکم است، با آن علی که علوم اول و آخر نزد اوست و می‌فرماید: «سلونی قبل ان تفقدونی»، با آن علی که دعا و ناله‌های شبش را حتی امام زین العابدین و سید الساجدین (ع) بر نمی‌تافت، با آن علی که سر عبودیت را از بدن جدا می‌کند، با آن علی فتنه برانداز و منافق‌کش و ... برای شیعه هیچ فرقی نمی‌کند.

علی (علیه‌السلام) در همه جا و هر حالت و هر فعلی علی (ع) است و حجت خدا بر جمیع خلایق، قرآن مجسم و ناطق، امام و رهبر شیعیان، میزان همه انسان‌ها و قسیم جنت و نار است و کسانی که او را تجزیه و مثله می‌کنند، همان کاری را می‌کنند که ابن ملجم کرد. شکافتن فرق علی (ع)، همان شکافتن اسلام، ایجاد شکاف در تفکر اسلام ناب، ایجاد شکاف و تفرقه در بین امت‌ها و ایجاد شکاف و تجزیه در شناخت‌ها، باورها و بصیرت‌ها می‌باشد.

و اخیراً گروهک‌های منافق‌صفت، فتنه‌گران و جریان‌های انحرافی، برای آن که از سوپی خود را مسلمان و شیعه‌ی واقعی نشان داده و از سوی دیگر مسیر انحرافی خود را پیموده و تبلیغ کنند، به این روش دامن می‌زنند که: ما آن خدایی را قبول داریم که ... ما آن اسلامی را قبول داریم که ... ما آن علی (ع) را قبول داریم که ... ما آن قرآنی را قبول داریم که ....!



**شبهه 17 (نهران):** شایع شده که قرآنی باستانی کشف شده شامل 115 سوره و اسامی ائمه یا ... در آن درج است و ...؟

**«x-shobhe»:** این که قرآن کریم به 114 سوره تقسیم شود یا 115 یا 113 هیچ فرقی نمی‌کند، چرا که این تقسیم‌بندی توسط جمع‌آوری کنندگان صورت پذیرفته است و نه این که خداوند متعال 114 سوره فرستاده باشد. چنانچه ممکن است یک سوره ی مدنی قبل از مکی درج شده باشد و یا چنانچه می‌دانیم ترتیب درج مطابق ترتیب نزول نیست. مگر نه این که اولین آیه‌ی نازل شده «**اقراء باسم ربک ...**» می‌باشد، در حالی که در همه‌ی قرآن‌ها سوره‌ی حمد اول درج شده است. لذا ممکن است در دوره‌ای یا در نمونه‌ای قرآن را در 115 سوره نوشته باشند. چنانچه برخی از مفسرین نیز معتقدند که مثلاً سوره ی توبه، ادامه سوره ی دیگری بوده و «بسم الله الرحمن الرحیم» داشته و برخی از آیات آن نیز ادامه ی سوره ی دیگری است. به عنوان مثال بدیهی است که سوره «البقره» بدین شکل یک جا و تحت عنوان سوره ی بقره نازل نشده است. حتی اسامی سور مختلف قرآن توسط مردم نهاده شده نه این که خداوند این اسامی را گذاشته باشد. مثلاً گفتند: همان سوره ای که درباره ی «نساء» در آن بحث شده یا در مورد «انفال» و ... سخن گفته یا آن سوره ای که به توحید یا حمد پرداخته است. لذا اسم سوره شد نساء - انفال - حمد - توحید و... اما همین جمع‌آوری و ترتیب به تأیید اهل بیت<sup>(ع)</sup> رسیده است.

پس اگر صد جلد قرآن دیگر مربوط به چند قرن پیش نین از زیر خاک پیدا شود، قرآن به همین شکلی که امروزه در اختیار مردم است درست است و هیچ دلیلی هم وجود ندارد که اگر قرآنی از زیر خاک درآمد، حتماً آن درست باشد. قرآن که کوزه و سفال نیست تا زیر خاکی آن اصیل تر باشد. قرآن کریم کلام وحی است و اگر کمترین دخالتی از ناحیه ی بشری در آن صورت پذیرد، [مانند انجیل و تورات] تضاد و تناقض پیدا می‌کند و قابل فهم، استناد، تفسیر، استدلال و ... نخواهد بود.

مابقی مطالبی که در حاشیه‌ی این خبر و آن هم به ده‌ها شکل مختلف پخش شده، مثل این که: در آیات این قرآن اسم اهل بیت<sup>(ع)</sup> آمده است - در آیات آن از اخبار و آینده ی جهان بیان شده است - اسم علما، شخصیت‌ها و مقامات در آن آمده است، فلان عالم موضوع و مطلب را تأیید کرده است و ... همه دروغ، بهتان، شایعه و جو سازی است. اینها می‌خواهند با این شایعات اولاً مردم را نسبت به صحت قرآنی که در دست دارند مردد کنند، ثانیاً مردم را به خرافات سوق دهند و ثالثاً به اختلافات مذاهب با تشیع دامن زده و بگویند اینها این قرآن را قبول ندارند و مثلاً یک قرآنی که از زیر خاک پیدا کردند و آیات و سورش متفاوت است را قبول دارند و ...

**شبهه 18:** سنی‌ها به ما می‌گویند: آیا در میان شما 313 نفر انسان صالح پیدا نمی‌شود که امام زمانتان ظهور کند؟ و چرا امام شما خائف است؟

«**x-shobhe**»: به آنها بفرمایید اطلاعات شما راجع به مذهب‌تان ضعیف است. امام زمان، ما و شما ندارد. مبحث مهدویت و ظهور حضرت (عج)، مبحثی اسلامی است که تمامی مذاهب اسلامی به آن اعتقاد دارند و احادیث مربوط به امام زمان (عج) در کتب معتبر اهل سنت، زیاد هم کمتر از شیعه نیست و امام زمان (عج) فقط برای شیعیان ظهور نمی‌نماید، بلکه برای کل جهان ظهور می‌نمایند و اعتقادات اهل سنت نیز جز این نیست.

**الف -** صحاح سته (صحیح‌های شش‌گانه)، معتبرترین کتب منبع و مرجع اهل سنت است و همه ی احکام مذاهب چهارگانه نیز به این منابع برمی‌گردد. در صحیح ابو داود سجستانی، فصل دوم، بابی وجود دارد به نام «کتاب المهدی» و اختصاص به احادیث مهدویت دارد. اولین حدیث قید شده در این فصل به شرح ذیل است:

قال رسول الله (ص): من انكر خروج المهدي، فقد كفر - یعنی: رسول خدا (ص) فرمود: هر کس خروج مهدی را منکر شود، کافر شده است.

فرق اساسی اهل سنت با تشیع در مسئله مهدویت این است که آنها به رغم احادیث معتبری که خود نقل نموده‌اند، مدعیند او هنوز به دنیا نیامده و نمی‌دانیم که کیست و یک روز هم به دنیا می‌آید و قیام می‌کند و ...

اما شیعه مستند به احادیث و روایات پیامبر اکرم (ص) و اهل بیت (ع) می‌دانند که او کیست و پیرو امامی شناخته شده است، نه یک امام مجهول الهویه.

پیامبر اکرم (ص) در حدیث غدیر که در کتب معتبر اهل سنت نیز به تواتر آمده، نام تک تک ائمه بعد از خود را ذکر کرده است، که اگر چنین نمی‌نمود، امت را رها کرده و تکلیف شان را معلوم نکرده بود و این امر با هدایت منافات دارد. ایشان مکرر فرموده‌اند: مهدی از فرزندان من است، اسم او هم اسم من و کنیه اش هم کنیه من (ابوالقاسم) است و شبیه‌ترین انسان‌ها از نظر صورت و سیرت (خلقت و اخلاق) به من است و بارها فرمود که او نهمین فرزند از نسل حسین (ع) است.

همین نشانی‌ها و معرفی‌های آشکار سبب شد که خلفای وقت امام حسن (ع) (امام یازدهم) را در یک منطقه‌ی نظامی سکنا دهند تا مراقب باشند این وعده محقق نگردد (مانند عمل فرعون نسبت به تولد حضرت موسی (ع)) و به همین علت او را «امام حسن عسکری» لقب دادند. عسکر یعنی نظام و ارتش.

**ب -** اما راجع به مسئله 313 نفر نیز دقت شود که مسئله فقط 313 نفر فرد صالح نیست. وگرنه در هر عصری صدها هزار یا میلیون‌ها فرد صالح وجود دارد. دست کم مجاهدین و شهدای اسلام همه افراد صالحی بودند که به مقام و فضیلت مجاهدت و شهادت رسیدند. بلکه شاخصه‌ها و ویژگی‌های فرد صالح به تناسب موضوع مأموریت و انتظار متفاوت می‌شود. گاهی کسی به دنبال فرد صالحی است که مقداری پول را نزد او به امانت بگذارد تا پس از بازگشت به او مسترد نماید و یا آن را به کسی برساند. در اینجا یک فرد مؤمن و اهل حلال و حرام، اگر چه بی‌سواد، سالخورده و حتی افلیج باشد، فرد صالح است. گاهی ممکن است فرد صالحی برای امامت نماز جماعت مورد سؤال باشد، گاهی فرد صالحی برای قضاوت ... و گاهی فرد صالحی برای «ولایت» و رهبری مردم مورد نیاز است.

چه بسیارند آیات عظامی که همه مؤمن، متقی، صالح، فقیه، دانشمند ... و حتی مرجع هستند، اما شرایط و امکان رهبری یک جامعه یا یک حکومت را در خود نمی‌بینند، لذا به این عرصه ورود ننموده و امر را به فرد صالحی که از شرایط لازم این امر برخوردار باشد واگذار می‌کنند و اگر حکومت اسلامی و شرایط تحقق آن نباشد، اصلاً ورود نمی‌کنند. چنانچه در زمان آیات عظامی چون حکیم یا حایری یا بروجردی و ... قیامی صورت

نگرفت. یا مگر در زمان حضرت امام خمینی (ع<sup>ه</sup>)، دیگر مراجع یا فقها صالح نبودند؟ یا مگر امروز هیچ فقیه صالح دیگری وجود ندارد؟

313 نفر، افراد صالحی هستند که بتوانند به نمایندگی آن حضرت، اداره ی امور جهان، جنگ و صلح، هدایت مردم و حکومت‌ها را بر عهده بگیرند، نه فقط 313 نفر مؤمن و متقی و انسان صالح.

**ب -** اما مسئله خائف بودن امام (ع<sup>ج</sup>) نیز از نوع خوف و ترس ما که معمولاً برای منافع دنیوی است نمی‌باشد. امام خمینی (ع<sup>ه</sup>) که معصوم نیز نبودند، می‌فرمودند: «من هیچ‌گاه معنای واژه‌ی ترس را نفهمیدم»، یعنی هیچ‌گاه نترسیدم. هیچ چیزی من را نمی‌ترساند. البته منظور ترس از «خدا» که از صفات مؤمن است نیست، بلکه کسی که توکل دارد و مؤمن است، جز از خدا، از چیز دیگری نمی‌ترسد و ایشان نمی‌ترسیدند.

پس مسئله ی «خوف» در اینجا یعنی نگرانی‌ها و دغدغه‌های «الله». بدیهی است اگر خداوند به پیامبر اکرم (ص) فرمود که نترس و امر من را «ولایت را» اعلام کن و خدا تو را حفظ می‌کند، منظور ترس از جان و حفظ جان نبود. مگر العیاذ بالله ایشان از جانش می‌ترسید؟ بلکه منظور این است که نگران نباش که تو را تکذیب کرده و سختی را قبول نموده و اسلام را ناپود کنند. خداوند حفظ می‌کند. یا مثلاً اگر پیامبر اکرم (ص) فرمود: من از دنیاگرایی اتمم نگرانم (خائف هستم)، منظور این نیست که مانند انسان‌های ترسو می‌ترسم. بلکه منظور این است که این دغدغه و معضلی است که باید مرتفع گردد و زمینه‌ها برای رشد امت مساعد گردد.

یازده امام معصوم (ع<sup>ه</sup>) به اضافه‌ی حضرت فاطمة الزهرا (علیها السلام) به شهادت رسیدند. هیچ کدام از این معصومین به دست خارجی‌ها یا کفار آشکار (مانند مثلاً روم در آن زمان) به شهادت نرسیدند، بلکه همگی به دست افرادی کشته شدند که خود را مسلمان و حتی مسلمان‌تر از امام معصوم (ع<sup>ه</sup>) معرفی می‌کردند. شیطنت آنها به جای خود، اما نگران کننده‌تر آن که بسیاری از مردم مسلمان فریب آنها را خوردند. به معاویه، یزید، مأمون، هارون، متوکل و ... امیرالمؤمنین گفتند، چنانچه امروز به ملک فهد و ملک عبدالله و ... خلیفة المسلمین می‌گویند! مسلمان هستند و ولایت جرج بوش، اواما، نتانیاها و ... را به ولایت حقه ترجیح می‌دهند. خلفایشان به اسم اسلام با اسرائیل بیعت می‌کنند و توصیه به قتل عام و پایان دادن به مسئله غزه می‌کنند و آنها (بسیاری از مردم مسلمان) نیز این کفر خلفایشان را عین اسلام می‌دانند! به نام اسلام القاعده و طالبان راه می‌اندازند و کشتار می‌کنند.

همین شرایط برای امام زمان (ع<sup>ج</sup>)، اگر حضوری علنی و شناخته شده داشته باشند وجود دارد. پس «خائف»، یعنی نگران این شرایط نامطلوب و مساعد نبودن زمینه‌ی حضور علنی و ظهور و این خوف نه تنها هیچ منافاتی با توکل بر خداوند و علم به حفاظت خداوند ندارد، بلکه عین توکل است و غیبت نیز به امر خداوند متعال است.

مگر وقتی خداوند متعال به مؤمنین می‌فرماید که بر خدا توکل کنید، از دشمن یا کثرت و ساز و برگ‌شان نترسند و برای قسط قیام کنند ... و به آنها وعده‌ی نصرت می‌دهد، معنایش این است که هیچ استراتژی، تدبیر، تاکتیک، برنامه، نقشه و تفکری نداشته باشند و همین‌طور به قول معروف بی‌گدار به آب بزنند؟! غیبت نیز یک استراتژی بزرگ الهی برای تحقق حکومت واحد جهانی و عین حکمت است.

اللهم صل علی محمد و آل محمد و عجل لولیک الفرج

**شبهه 19:** ریشه‌ی این تفکر که با عقل می‌شود خدا را شناخت و معصیت نیز ننمود، لذا نیازی به احساس نیست، کجاست و آیا پاسخ عقلی و قرآنی دارد؟

**«x-shobhe»:** ریشه‌ی این ادعای غیر معقول در اندیشه‌ها و آموزه‌های «وهابیت» است که می‌داند مسلمانان [اعم از شیعه و سنی] احساسات بسیار پاک و عمیقی نسبت به مقدسات خود دارند و می‌خواهد این عامل قدرتمند حفظ ایمان را از مسلمانان بگیرد، تا مثل آنان گرایشی خشک و تنفرآور به اسلام ایجاد شود.

### الف - پاسخ عقلی:

**الف/1:** اگر کمی عقل را به کار اندازند متوجه می‌شوند که خداوند حکیم هیچ حالت یا صفت و اساساً چیزی را بدون حکمت [ضرورت] خلق نکرده است. پس اگر به انسان احساسات هم عطا نموده، لابد انسان برای شناخت، ایمان، عمل و کلاً زندگی و رشد، به احساسات هم نیاز دارد.

**الف/2:** رشد مستلزم شناخت است. از شناخت خداوند متعال گرفته تا شناخت محسوسات مادی. و هر شناختی کار عقل نیست. برخی از امور با عقل شناخته می‌شوند «مثل: وجود». برخی دیگر با حس‌های مادی شناخته می‌شوند «مثل: رنگ، بو، مزه، ابعاد، صدا و...» و برخی دیگر نیز با قلب شناخته می‌شوند «مثل: حب و بغض» یا گرایش‌های فطری، مانند عشق به کمال که منشأش همان «حب» است.

**الف/3:** اتفاقاً باورها و گرایش‌های قلبی، به مراتب پیش از استنتاج‌های عقلی، انسان را به بندگی دعوت و از معصیت باز می‌دارد. چه بسا انسان نسبت به خیلی چیزها علم و معرفت دارد، اما فقط به دنبال چیزی می‌رود که آن را دوست دارد. مثل کسانی که می‌دانند «حقیقت» چیست، اما با آن مخالفت یا دشمنی می‌کنند. چنانچه ابلیس خوب خدا را می‌شناخت، اما نفسش را بیشتر دوست داشت.

### ب - پاسخ نقلی:

**وحی:** خداوند متعال ضمن آن که دلایل و براهین عقلی فراوانی برای توحید و سایر اصول بیان می‌فرماید، محبت را عامل اصلی اطاعت و بندگی و تبعیت از رسول اکرم (ص) و بالتبع قرآن و اهل بیت (ع) و همچنین محبت متقابل را سبب بخشش گناهان برمی‌شمرد و می‌فرماید:

«قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ لِلَّهِ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ» (آل عمران - 31)

**ترجمه:** [یا محمد] به آنان بگو: اگر شما خدا را دوست دارید پس از من پیروی کنید تا خدا شما را دوست داشته باشد و گناه شما را بیامرزد و خدا خیلی آمرزنده و مهربان است.

و همچنین علت روی برگرداندن از خداوند متعال و بالتبع گناهان را نیز «محبت» به نتایج و منافع زودگذر دنیا برمی‌شمرد و می‌فرماید:

«إِنَّ هَؤُلَاءِ يُحِبُّونَ الْعَاجِلَةَ وَيَذَرُونَ وَرَاءَهُمْ يَوْمًا ثَقِيلًا» (الإنسان - 27)

**ترجمه:** بے گمان اینان بهره‌ی زود و گذرا [دنیوی] را دوست دارند و روزی سنگین را که در پیش دارند، رها می‌کنند.

پس مشاهده می‌شود که «محبت» عامل عبادت و بندگی و همچنین سبب «عصیان» است و نه استدلال‌های عقلی.

### حدیث:

پیامبر اکرم (ص) به همین معنا اشاره نموده و می‌فرماید: «حُبُّ الدُّنْيَا رَأْسُ كُلِّ خَطِيئَةٍ» - محبت دنیا ریشه‌ی همه‌ی گناهان است.

از امام صادق (علیه‌السلام) نیز سؤال می‌کنند: آیا «حب و بغض» - دوست داشتن و بد آمدن - جزو ایمان است؟ ایشان می‌فرماید: اصلاً ایمان چیزی نیست به جز «حب و بغض».

و در خاتمه آن که در کلام وحی، «مودت» که اطاعت توأم با «محبت» است، به عنوان نتیجه‌ی رسالت بیان گردیده است و به همین دلیل است که وهابیت می‌خواهد با انکار اصل «احساسات قلبی» که جایگاه «حب و بغض» است، زمینه‌ی محبت به حضرت رسول اکرم (ص) و اهل بیت (ع) و قرآن و اسلام و مسلمین را از قلب‌ها بزداید.

**شبهه 20:** ریا چیست؟ می‌گویند: هیچ کار خوبی نباید علنی شود، چون ریا می‌شود؟

**«x-shobhe»:** این دروغ‌ها را برای این شایع و القاء می‌کنند که در دین مبین اسلام ایجاد اعوجاج کنند و با کشاندن مردم به سوی خرافات، مسلمین را منحرف و نابود و اهداف خود را محقق کنند.

دشمنان اسلام چون به خوبی آگاهند که نه تنه ا مسلمانان دست از اعتقاد خود بر نمی‌دارند، بلکه روز به روز به تعدادشان افزون می‌گردد، سعی و تلاش بسیاری در ایجاد اعوجاج و انحراف در مفاهیم اعتقادی داشته و دارند، تا اگر به اجبار اسلامی هست، به فرموده ی حضرت علی (علیه‌السلام): مانند پوستینی باشد که وارونه به تن کرده‌اند.

اینها می‌خواهند با القای این دروغ‌ها، در حالی که فسق، فجور، فساد، گناه و حتی کفر و شرک و نفاق روز به روز علنی تر می‌شود، ایمان و عمل صالح مردم مسلمانان کم رنگ تر شود، تا از کثرت و سرعت گرایش مردم [جهان] به اسلام نیز جلوگیری شود.

مصدق ریا، هر کار خوبی که دیده شود نیست، بلکه به هر کار خوبی که شخص برای «خودنمایی» انجام دهد اطلاق می‌گردد.

امام خمینی (ه) در کتاب چهل حدیث و در حدیث دوم در معنای ریا نوشته اند: «بدان که «ریا» عبارت از نشان دادن و وانمود کردن چیزی از ا اعمال حسنه یا خصال پسندیده یا عقاید حقه است به مردم، برای منزلت پیدا کردن در قلوب آنها و اشتها پیدا کردن پیش آنها به خوبی و صحت و امانت و دیانت، بدون قصد صحیح الهی». پس دقت شود که علنی شدن کار خوب به قصد قربت، نه تنها عیب و ریا نیست، بلکه بسیار هم کار پسندیده و لازمی است و سبب الگوسازی، فرهنگ سازی، اصلاح و رشد جامعه می گردد. بلکه انجام کار خوب به صورت علنی، با هدفی غیر خدا و برای نمایش به مردم و موجه و محبوب شناساندن خود ریا است. لذا خداوند متعال در کلام وحی مؤکداً به بندگان خاصش دستور می دهد که کارهای خوب را به صورت پنهان و نیز آشکار انجام دهید. پس هر کس بگوید کار خوب نباید علنی باشد، خلاف نص صریح قرآن کریم سخن گفته است:

«قُلْ لِعِبَادِيَ الَّذِينَ آمَنُوا يُقِيمُوا الصَّلَاةَ وَ يُنْفِقُوا مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ سِرًّا وَ عَلَانِيَةً مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَ يَوْمٌ لَا بَيْعَ فِيهِ وَ لَا خِلَالَ» (ابراهیم - 31)

**ترجمه:** به بندگان من که ایمان آورده اند بگو: پیش از آن که روزی بیاید که در آن نه معامله باشد و نه دوستی، نماز را به پاداشته و از آنچه روزیشان داده‌ایم پنهان و آشکارا انفاق کنند. و نیز تصریح می نماید که مؤمنین واقعی کسانی هستند که کار خوب را هم پنهانی انجام می دهند و هم به صورت آشکار.

«الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ بِاللَّيْلِ وَ النَّهَارِ سِرًّا وَ عَلَانِيَةً فَلَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَ لَا خَ يَحْزَنُونَ» (البقره - 274)

**توجه:** کسانی که اموال خویش را شب و روز نهدان و آشکار انفاق می کنند پاداششان نزد پروردگارشان است، نه ترسی دارند و نه غمگین می‌شوند.

پس اگر کسی برای خدا اقدام به کارهای خوب علنی کند، مثلاً به نماز جماعت رود تا نماز و جماعت رونق یابد، آشکارا خیرات کند و صدقه دهد، جهیزه دهد، بی بضاعتی را کمک کند، هزینه ی مداوای درمانده ای را پردازد و ...، تا دیگران نیز به این امر خیر ترغیب گردند، کار بسیار پسندیده ای نموده و پاداشی مضاعف می‌برد. یا هر که ظاهرش نیز مانند باطنش منطبق با دستورات الهی بود، تدریس کرد، پای درس استاد نشست، تلاوت قرآن نمود، حدیث خواند، به ویژه نزد دیگران بیشتر رعایت اخلاق اسلامی در رفتار با والدین،

خانواده، همسایگان نمود، به جبهه رفت و علنی جهاد کرد و ... تا اسلام در میان مردم مستحکم تر شده و بیشتر ترویج گردد، عبادتی مضاعف نموده است.

اما باید دقت داشت که «ریا» بسیار ظریف است. گاهی می‌شود که انسان کار پنهانی انجام دهد و همان کار برای او «ریا» باشد. مثلاً بگوید: من به همه نشان می‌دهم که اهل نماز هستم، اما به مسجد و جماعت نمی‌روم تا نشان دهم اهل ریا نیستم، تا مردم مرا اهل اخلاص بشناسند. این خودش ریا است. ریا هر کاری است که برای خوشایند و موجه شدن نزد مردم باشد و نه برای خدا.

در خاتمه به عنوان تبرک و تعلم، مطلبی از امام خمینی<sup>(ه)</sup> در باب باریک و دقیق بودن «ریا» و این که ممکن است انسان دچار ریا شود و خودش هم ملتفت نگردد ایفاد می‌گردد:

«... مثلاً تحصیل علم دلفت؛ که از مهمات اطاعات و عبادات است، انسان گاهی مبتلا می‌شود در این عبادت بزرگ به ریا؛ در صورتی که خودش هم ملتفت نیست، به واسطه‌ی همان حجاب غلیظ حب نفس. انسان میل دارد در محضر علما و رؤسا و فضلا مطلب مهمی را حل کند به طوری که کسی دیگر حل نکرده باشد، و خود او متفرد باشد به فهم آن، و هر چه مطلب را بهتر بیان کند و جلب نظر اهل مجلس را بنماید بیشتر مبتهج است، و هر کس با او طرف شود میل دارد بر او غلبه کند وی را در بین جمعیت خجل و سرافکنده کند، و حرف خود را، حق یا باطل، به حلق خصم فرو ببرد، و بعد از غلبه یک نحوت<sup>(د)</sup> دلیل و فضل فروشی در خود ادراک می‌کند؛ اگر یکی از رؤسا هم تصدیق آن کند، نور علی نور می‌شود. بیچاره غافل از آن که اینجا در نظر علما و فضلا موقعیت پیدا کرده، ولی از نظر خدای آنها و مالک الملوک همه ی عالم، افتاد. و این عمل را به امر حق تعالی وارد سجین کردند. در ضمن، این عمل ریایی مخلوط به چندین معصیت دیگر هم بود، مثل: رسوا کردن و خوار نمودن مؤمن، اذیت کردن برادر ایمانی، گاهی جسارت کردن و هتک کردن از مؤمن، که هر یک از آنها از مویقات و برای جه‌نمی کردن انسان، خود مستقل‌اند.» (همان مدرک، ص 48 - فصل: در دقت امر ریا)

پس نه تنها ریا به مخفی بودن یا علنی بودن کار خوب نیست، بلکه کاملاً بستگی به نیت فرد دارد که آیا کار خوب مخفی یا علنی را برای خدا می‌کند یا برای خوب وانمودن خود به مردم. لذا چه بسا کار مخفی که خود ریا باشد.

حال فرض بگیریم: هیچ نماز جماعتی بر پا نگردد، هیچ مجلس سوگ یا سروری برای اهل بیت<sup>(ع)</sup> به ویژه اباعبدالله الحسین<sup>(ع)</sup> برگزار نگردد، هیچ تظاهراتی در روز قدس یا 22 بهمن صورت نپذیرد، هیچ خبری از مدرسه‌سازان پخش نگردد و کلاً هیچ اقدام مثبتی که بروز علنی داشت واقع نگردد، چه اتفاقی می‌افتد؟! و آیا این همان نیست که دشمنان اسلام می‌خواهند؟!

**شبهه 21:** روشن بفرمایید معنای واقعی «توقیت» و «بداء» چیست؟ و آیا چون عده ای گفته اند ظهور در سال 2012 اتفاق می افتد، حتماً بداء حاصل شده و اتفاق نمی افتد؟ می گویند: علامه مجلسی نیز تعیین وقت کرده است؟

**«x-shobhe»:** توقیت، همان طور که از واژه اش پیداست به معنای وقت گذاشتن برای ظهور حضرت مهدی (عج) است. وقت گذاشتن نیز لازم نیست حتماً دقیق و با قید سال، ماه، روز و ساعت باشد [مثل این که کسی بگوید ظهور در سال فلان و ماه فلان و روز فلان اتفاق می افتد]، بلکه حتی اگر کسی بگوید که ظهور ده قرن دیگر، پنج قرن دیگر یا سال دیگر اتفاق می افتد نیز نوعی توقیت (تعیین وقت) است و همین طور اگر کسی به صورت قطع بگوید ظهور تا سال دیگر یا ده سال دیگر یا صد سال دیگر حتماً اتفاق نمی افتد نیز به نوعی توقیت و حرام است. به طور کلی دقت داشته باشیم که «وقت ظهور» فقط و فقط از ناحیه ی خداوند متعال معین می گردد و او نیز مانند «وقت قیامت» آن را به کسی نگفته است.

پس هر کس هر چه در این باب بگوید، دروغ و افترا است. چه بگوید فلان تاریخ اتفاق می افتد و چه بگوید تا فلان تاریخ اتفاق نمی افتد و چه بگوید تا فلان تاریخ حتماً اتفاق نمی افتد و نیز دقت شود که از صفات بارز شیعه، «انتظار» است. پس کسی که وقتی تعیین می کند، حتماً از انتظار خارج می شود. شیعه هر آن منتظر، دعاگو و مترصد است که فرمان خدا صادر شده و ظهور محقق گردد.

**بداء** نیز ناشی از گفته ی این و آن نیست، بلکه به فراهم شدن و از بین رفتن شرایط و زمینه های ظهور بستگی دارد. به عنوان مثال: کسی گندم دیمی را می کارد و در تمامی مراحل «کاشت، داشت و برداشت» از هیچ اقدام لازم و مفیدی فروگذار نمی کند، و از اتفاق در آن سال باران مناسبی نیز می بارد. انتظار این است و همگان خواهند گفت: «او به زمان درو، درآمد و سودزایی نزدیک تر شده است». حال اگر آفتی به گندمزارش بیافتد و او غفلت کند، یا دیگران بر اثر دشمنی آن مزرع ه یا بخشی از آن را به آتش بکشند، بدیهی است که شرایط متغیر می گردد و خواهند گفت: «رسیدن او به منافع این مزرعه به تعویق افتاد».

مسئله ی ظهور نیز همین گونه است. اگر به فرض اوضاع حاکم بر جهان و به ویژه جهان اسلام و بالخصوص جهان تشیع 50٪ شرایط ظهور را فراهم نموده باشد و به ناگاه اوضاع متغیر گردد، مسلمانان بیدار، بصیر و پر تلاش و مجاهد گردند، مابقی شرایط ظهور بسیار زودتر فراهم می گردد، اما اگر اتفاقات متفاوتی رخ دهد، مثلاً عده ای دوباره به خواب غفلت روند، مسلمانان از پیروزی های به دست آمده فرحناک شده و دچار غرور یا امیدواری کاذب شوند، دست از کار و تلاش بکشند، خسته شوند، طمعشان به متاع دنیا زیاد گردد، گوش به شایعه ها بسپارند، با هر نسیمی تغییر جبهه دهند، از خشم و اداهای دشمنان بترسند ... و در نهایت مراقب کید دشمنان نگردند، حتی ممکن است شرایطی که قبلاً فراهم شده بود نیز از بین برود.

اما آنان که می گویند: «مرحوم علامه مجلسی<sup>(ه)</sup> نیز تعیین وقت نموده است، پس او نیز کذاب و مفتر است - که اخیراً این ادعا در سایت های شبهه افکن فرافکنی شده است»، نه اسلام و امام زمان (عج) و مسائل و مباحث ظهور را می شناسند و نه نسبت به مرحوم علامه مجلسی<sup>(ه)</sup> شناختی دارند و به جرأت می توان اذعان نمود که حتی مجموعه ای چون «بحار الانوار» و سایر تألیفات آن عالم ربانی را تا کنون ندیده اند، چه رسد به این که مطالعه ای کرده باشند.

اگر ما مسلمانان امروز به فرهنگ اسلامی و امامان و مباحث مربوط به غیبت و ظهور معرفتی پیدا کرده ایم، و حتی این که یاد گرفته ایم نباید برای ظهور وقت گذاشت، همه از برکت وجود و تلاش مرحوم علامه ی مجلسی<sup>(ه)</sup> و امثال ایشان است.

پس هر کس که ادعایی دارد، اوست که باید ادعای خود را به اثبات رساند و مستند بیان دارد که وی در فلان کتاب و فلان صفحه برای ظهور وقت معینی بیان داشته است و اگر چنین سندی ارائه ننماید، خود کذاب و مفتر و فتنه‌گر است. نه این که هر کس هر چه دلش خواست بگوید، بعد عده‌ای معتقد بدونند تا اثبات کنند که «نه به خدا چنین نیست»!

البته دقت شود که مبحث «توقیت» با مباحث مربوط به شرایط، علائم و تکالیف کاملاً متفاوت است. به عنوان مثال: اگر به نقل از احادیث معتبر بیان شود که از «شرایط ظهور» برخوردار از 313 یار اولیه (فرماندهان و کارگزاران اولیه)، ناامیدی مردم جهان از مک اتب و حکومت‌ها و منجی خواهی است و یا اگر بیان شود از «علائم ظهور» خروج سفیانی است و یا اگر بیان شود که از «تکالیف مسلمین» برای تسریع ظهور علم، ایمان، عمل صالح، بصیرت، ولایت‌پذیری، روح جهادگری و ... می‌باشد. اینها هیچ کدام «وقت گذاشتن» برای ظهور نیست.



**«x-shobhe»:** گشتن به دنبال «خدا» در درون عالم هستی به همان اندازه خطا و موجب غفلت، انحراف و عدم موفقیت است که گشتن به دنبال او و در بیرون از عالم هستی خطاست. چرا که در هر دو صورت لازم می‌آید که خدا چیزی باشد و هستی چیز دیگری که در هر دو صورت ضمن آن که خدا و هستی از یک دیگر تجزیه و جدا می‌شوند، هر دو نیز محدود و توأم با نیستی می‌گردند!

خدایی که در درون عالم هستی باشد، لابد مثل ماه و خورشید و ستارگان و کهکشان‌ها یا بزرگ‌تر از آنها چیزی است که در «درون» چیز دیگری قرار گرفته است و محاط است. چنین موجودی حتماً و حتماً محدود است و موجود محدود نیز به طور قطع نیازمند و فانی است، پس خدا نیست.

خدایی که بیرون از عالم هستی باشد نیز خدای محدودی است، چرا که به مکان و فضای بی‌غیر از عالم هستی اختصاص دارد و در این عالم نیست. پس او نیز خدا نیست.

بلکه خداوند متعال «هستی محض» است یعنی «کمال مطلق». لذا هیچ گونه حد، کمی، کاستی، نیستی و بالتبع نیاز و فنا به او راه ندارد.

برای اثبات وجود خدا از راه‌های مختلف دلایل متفاوتی بیان شده و در کلام وحی و یا کتب فلسفی و کلامی نیز ثبت شده است. اما یکی از بهترین و روشن‌ترین دلایل، همین «هستی» است که برای همگان مشهود است و هیچ کس در آن شک ندارد.

بشر اولین چیزی که می‌شناسد و باور می‌کند همین «هستی» است و سپس با این شناخت به سراغ شناخت چیزهای دیگر می‌رود و هستی آنها را درک کرده و ماهیت متفاوتشان را می‌شناسد. لذا اگر کسی کر و کور و لال هم باشد، اگر کسی فقط معتقد به علوم تجربی باشد، اگر کسی فقط اهل استدلال و فلسفه باشد و ...، نیز «هستی» را کاملاً درک می‌کند و در آن شک ندارد. لذا خداوند متعال استدلالی که به رسولان آموخته را متذکر و از زبان آنان بیان می‌دارد: «... أَ فِي اللَّهِ شَكٌّ فَاطِرِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ - مگر در خدای ایجاد کننده آسمان‌ها و زمین شک هست؟» (الأنبياء - 10)

حال بشر با چشم سر و یا با چشم عقل و یا با چشم دل و ...، به خود و اطراف نگاه می‌کند و در همه جا و همه چیز هستی را می‌بیند. و از خود سؤال می‌کند که این همه تجلیات هستی چگونه و از کجا پدید آمده‌اند؟ برای او به همین حکم عقل روشن است که هیچ گاه هستی از «عدم و نیستی» پدید نمی‌آید. لذا نظریه‌هایی چون بیگ بنگ یا انفجار اولیه و ... در نظرش مردود می‌شود، چرا که در عدم هیچ بیگ بنگ یا انفجاری رخ نمی‌دهد. نظریه‌هایی چون: لابد یک انرژی اولیه یا ... بوده و بعداً منفجر شده و تکثر یافته و ماهیت‌های متفاوتی به خود یافته است نیز او را قانع نمی‌کند، چرا که این هم فقط یک نظریه است و نظریه یعنی یک ظن و گمان که هیچ گاه به اثبات نرسیده است، که اگر به اثبات می‌رسید، دیگر نامش «علم» بود و نه نظریه. لذا فرمود هیچ گاه از نظریه پیروی نکنید، تابع گمان دیگران نگردید، چرا که «نظریه یا همان ظن و گمان» یک پاسخ علمی که شما را غنی کند نیست و پیروی از آن جز گمراهی و سرگردانی و به دنبال وهم و خیال رفتن، نتیجه‌ای نخواهد داشت:

«وَمَا يَتَّبِعُ أَكْثَرُهُمْ إِلَّا ظَنًّا إِنَّ الظَّنَّ لَا يُغْنِي مِنَ الْحَقِّ شَيْئًا إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِمَا يَفْعَلُونَ» (یونس - 36)

**ترجمه:** مشرکین اکثراً غیر از گمان از چیزی پیروی نمی‌کنند و حال اینکه حتماً مظنه و گمان (انسان‌ها از تشخیص حق و باطل) بی‌نیاز نمی‌کند. یقیناً خدا از رفتارهایی که آنان انجام می‌دهند آگاه است.

پس انسان عاقل با خود می گوید: در این که «لابد یک چیزی بوده» شکی نیست، چرا که چنانچه بیان شد، اگر چیزی نبود، هیچ چیز دیگری نیز به وجود نمی آمد. لابد هستی بوده و هست که به دیگران هستی بخشیده و می بخشد - یا بهتر بگوییم: چنین گسترده تجلی می کند. اما این که از اسم «الله» بدتان می آید و نمی خواهید اقرار کنید، و نامش را «انرژی اولیه» یا ... می گذارید، مطلب دیگری است که به نفس شما برمی گردد و ربطی به حقیقت هستی ندارد.

در این صورت عقل حکم می کند که «هستی» همیشه بوده و همیشه خواهد بود، چرا که هیچ گاه به «هستی» نیستی راه ندارد و هستی نیز محدود نمی گردد (چرا که «حد» همان نقص و نیستی است) و هستی مثل و مانند و شبیه و دومی نیز ندارد، چرا که «هستی» هستی است و دوئیت بر نمی دارد. فرض وجود دو یا چند «هستی»، فرض غلطی است، چرا که هر دو یا هر چندتا را وارد در حد و نیستی می کند. لذا فرمود:

«هو الحی - او هست» - «لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ» - هیچ چیزی مثل او نیست « - «لَمْ يَلِدْ وَ لَمْ يُولَدْ» - نه زاده و نه زائیده شده است» و ... .

بشر با دیدن هستی به نشانه های او پی می برد که از جمله: حیات، علم، قدرت، جمال، کمال، رأفت، رحمت، تدبیر، حکمت و ... می باشد. اینها همه «کمال» هستند و کمال نیز چیزی جز «هستی» نیست. هر کجا این کمالات ن بود، به آن نیستی اطلاق می گردد. مثلاً جهل نبود علم است، ضعف نبود قدرت است، زشتی نبود زیبایی است و ... پس هر چه هست، نشانه ی [اسم] اوست.

البته خطای بشر این است که گاهی شیء یا تجلی محدود را همان کمال فرض می کند و گمان می کند که مثلاً قدرت یعنی مقام و میز، غنا یعنی پول و ثروت، علم یعنی همین چهار کلامی که او آموخته است ... و از همین جا شرک پدید می آید. لذا فرمود:

«وَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى فَادْعُوهُ بِهَا وَ ذَرُوا الَّذِينَ يُلْحِدُونَ فِي أَسْمَائِهِ سَيُجْزَوْنَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ» (الأعراف - 180)

**ترجمه:** خدا دارای نامهای نیکو است. پس او را به آن نامها بخوانید، و آن افرادی را که در باره ی نامهای خدا کجروی می کنند (و آنها را برای خدایان دیگر انتخاب می کنند) رها نماهید. زیرا به زودی به جزای اعمال زشت خود خواهند رسید.

بشر به درون خود که می نگرد، متوجه می شود که چه بخواند و چه نخواهد، عاشق کمال است. یعنی عاشق «هستی» است و همین که برای هیچ کمالی حدی قائل نیست، یعنی نمی تواند معین کند که حد و سقف علم، قدرت، حیات، زیبایی و ... چیست و کجاست (چون حدی ندارد) می فهمد که عاشق کمال مطلق یا همان هستی محض است که به جز الله نیست. به قول حضرت امام خمینی (ره): «عشق واقعی و خداست، اگرچه خود نفهمد که معشوقی که به دنبالش می گردد، همان خداست.

البته دلایل فلسفی بسیاری در همین راستا مطرح می گردد. مانند: برهان فطرت، برهان علیت، برهان نظم، برهان حرکت و محرک، برهان حکمت و هدفداری و ... که هر کدام به نوبه ی خود بحثهای بسیار محکم، منطقی و غیرقابل ردی هستند. به همین خاطر امروزه منکران وجود خداوند متعال (مانند مکاتب و به اصطلاح فلسفه های امروزی)، سعی در رد و تعطیل عقل و عقلانیت دارند.

**شبهه 23:** در نهج البلاغه با صراحت آمده که زنان ناقص العقل و ناقص الايمان هستند و با آنان مشورت نکنید و این روایت در مورد یک شخص خاص نیز نمی‌باشد و همه‌ی زنان را مشمول قرار داده است؟

**«x-shobhe»:** در بررسی یک روایت، به ویژه وقتی درک آن غامض به نظر می‌آید، تأمل در نکات بسیاری ضروری است. اول این که روایت از کدام دسته روایات می‌باشد، یعنی روایت صحیح است یا مرسله یا مرفوعه؟ و البته تشخیص آن اگر چه سخت است، اما ناشدنی نیست و اصول خود را دارد که در علم رجال مطرح می‌گردد. لذا هر روایت و حدیثی ابتدا به عقل، وحی و سیره انطباق داده می‌شود، اگر منطبق نبود، به هیچ وجه قابل پذیرش نیست. چون با اصول کلی و از جمله عصمت منافات دارد. اما اگر منطبق شد نیز هنوز معلوم نیست که این جمله از معصوم است یا خیر؟ مثلاً کسی بگوید از معصوم شنیدم که به هیچ وجه به سراغ دخانولت یا مصرف مواد مخدر نروید. اگرچه این امر با عقل و وحی و سیره و سنت معصوم سازگار و منطبق است، اما معلوم نیست که جمله از معصوم باشد. لذا در اینجا علم رجال وسط می‌آید و معلوم می‌کند که آیا روایت صحیح است، یا مرسله یا مرفوعه.

روایات مرسله یا مرفوعه به آن دسته از روایات اطلاق می‌گردد که تمامی یا برخی از راویان آن تا امام معصوم<sup>(ع)</sup> نامشخص باشند و روایت مورد سؤال نیز جزو روایات «مرسله» می‌باشد.

اما به فرض صحیح دانستن روایت یا بررسی هر روایت دیگر که فهم آن مشکل به نظر می‌رسد، [مانند هر مبحث دیگری به ویژه در علوم انسانی]، باید ابتدا واژگان مورد نظر، با درایت و انطباق با زبان و فرهنگ گوینده بررسی گردد و حتی در نظر گرفته شود که آیا در جای دیگری نکته ای که تفسیر آن باشد بیان شده است یا خیر؟! چنانچه نسبت به آیات قرآن کریم نیز چنین است و در ادبیات ما و هر زبان دیگری نیز چنین است. مثلاً اگر ما در زبان فارسی به مرد و زن گفتیم «مردم»، آیا همگی مرد هستند؟ یا اگر نسبت به فردی گفتیم: عجب آدم نامردی است. یعنی او مرد (مذکر) نیست یا زن است و یا زن موجود بدی است که مرد نا اهلی را زن خطاب می‌کنیم؟ یا اگر گفتیم: آدمیزاد (انسان) خیلی بی‌معرفت و فراموشکار است، منظور این است که همگی چنین هستند و هیچ استثنایی بر نمی‌دارد. حال اگر در قرآن در نکوهش انسان بیان گردید که چنین و چنان است و یا در روایت آمد که «الناس علی دین ملوکهم» یعنی انسان‌ها به دین فرمانروایان خود هستند، آیا منظور این است که همه این طور هستند؟ یعنی معصومین و مؤمنین چنین هستند؟ یا نه منظور عموم مردم یا بیشتر مردم هستند؟ یا منظور این است که همه چنین هستند مگر این که...؟! پس آیا واژه ی «النساء» به تمامی زنان بدون استثناء تعلق می‌گیرد، یا گروهی از زنان یا عموم زنان مورد نظر هستند مگر این که...؟!.

پس وقتی راجع به عموم سخنی به میان می‌آید، همیشه استثناءها جدا هستند، چه شاخصه‌ها و ویژگی‌ها ی استثناء در همان جمله قید شود یا قید نگردد. مثلاً در سوره‌ی والعصر می‌فرماید: عموماً انسان در خسران است، الا کسانی که ایمان آورده و عمل صالح انجام می‌دهند، اما در سوره‌ی العاديات می‌فرماید: «وَإِنَّهُ عَلَىٰ ذَٰلِكَ لَشَهِيدٌ \* وَإِنَّهُ لِحُبِّ الْخَيْرِ لَشَدِيدٌ». یعنی: قطعاً این انسان نسبت (به نعمت) پروردگار خود ناسپاس است \* و یقیناً خدا بر این ناسپاسی گواه است». حال آیا می‌توان گفت چون سخن از عموم انسان به میان آمده، همگان و حتی معصومین<sup>(ع)</sup> و مؤمنین را شامل می‌گردد؟!

حال آیا اگر گفته شود عموم زنان به خاطر خلقت و نیز وضعیت جامعه (که ضعیف نگاه داشته شده‌اند، اگرچه در آمریکا یا اروپای امروزی) بیشتر تابع احساسات هستند تا تابع عقل، مگر این که در کمال علم و عقل خود تلاش کرده باشند، جمله ی غلطی است و حتی زنان عاقله، فاضله، مؤمنه، با درایت و با بصیرت را شامل می‌گردد؟

همین‌طور است وقتی سخن از «عقل» به میان می‌آید. باید بدانیم که کدام عقل منظور آیه و روایت بوده است؟ آیا «عقل نظری» و یا «عقل عملی»؟ و باید به سایر روایات در همان نهج البلاغه رجوع کرد که عقل چه تعریف شده است؟

حال آیا در عالم علم و انسان شناسی و ... ثابت شده است که زن به خاطر شرایط محیطی [ضعیف نگاه داشته شدن]، در «عقل نظری» ضعیف‌تر است یا خیر؟ البته باز این تذکر لازم است که «الا، مگر و ...» همیشه وجود دارد. مثل این که بگوییم: انسان حیوان است، مگر این که در تکامل روحی خود بکوشد. بدیهی است که اگر زن در خلقت، عقل نظری آزاد و به دور از محدودیت‌های تحمیلی و عقل عملی و ایمان و ... ناقص بود که خداوند متعال اجر زن و مرد مؤمن را یکسان قرار نمی‌داد. این که در یک جا شهادت دو زن لازم است، در جایی دیگر شهادت یک زن نیز کافی است، در جایی شهادت زن نسبت به خودش حجت است و کافی، یا جایی نصف مرد ارث می‌برد و جای دیگر کمتر یا بیشتر، ربطی به مقام و جایگاه آنان که مستلزم برخورداری از عقل سالم، ایمان کامل و عمل صالح است ندارد، بلکه «اجر» که نتیجه‌ی حیات تعیین‌کننده‌ی جایگاه است بیانگر است و اجر آنها مساوی است.

یا مثلاً باید بررسی کنیم که آیا واقعاً کمتر خواندن نماز و ارتباط با خدا [چه در زن و چه مرد و به هر دلیلی] تأثیری در تکامل او دارد یا خیر؟ در جایی که خوردن یک لقمه نان تأثیر دارد، آیا نماز تأثیر ندارد؟ ممکن است سؤال شود: «حالا زن چه کند [با چه گناهی دارد] که به خاطر نوع خلقتش که در اختیار خودش نبوده و چگونگی احکام که آن را هم خود وضع ننموده و خدا فرموده، نماز کمتری می‌خواند؟ اگر خدا می‌گفت در حال حیض هم نماز بخوانید که مشکل مرتفع بود، پس نماز نخواندن او نیز اطاعت از حکم خداست؟» حال باید ببینیم که اسلام برای رفع این نقصان دستوری داده یا خیر؟ مثلاً آیا به زنان مؤمنه نفرموده در این دوران سعی کنید به هنگام اذان خود را پاکیزه سازید، روبه قبله بنشینید و ذکر بگویید.

مثل این است که بپرسیم آیا روزه گرفتن یا نگرفتن هیچ تأثیری در تکامل ندارد؟ اگر دارد، شخص بیمار یا مسافر چه کند که خدا فرموده به هنگام بیماری یا سفر روزه نگیرید؟ حال باید ببینیم آیا اسلام چاره‌ای برای جبران این مافات بیان نموده است یا خیر؟ بلکه نقص در عبادت و تکامل را بر بیمار یا مسافر تحمیل نموده است؟ مثلاً آیا به زن یا مرد نفرموده: اگر بیمار یا مسافر هستی، یا زن باردار و شیرده هستی، یا مردی هستی که روزه سبب کم‌سو شدن بینایی‌ات می‌شود ... و به حکم خداوند نمی‌توانی در ماه مبارک رمضان روزه بگیری، سعی کن سحرها بیدار باشی، بیش از ضرورت و رفع خطر و نیاز، نیاشامی و نخوری و ...؟ حالا اگر کسی این کارها را انجام نداد، چون حیض است یا چون مسافر است، هیچ توجهی به ویژگی‌های این ایام نداشت، روزه نگرفتن در ایمان او اثری ندارد؟ البته که دارد، ولی عموم رعایت نمی‌کنند. پس اگر بیان شد هر کس که در ماه رمضان روزه نمی‌گیرد، از فیض کامل بهره نمی‌برد، منظور «عموم» است نه کسانی که به امر خدا روزه نمی‌گیرند و به امر خدا سایر احکام و توصیه‌های وارده را رعایت می‌کنند. بدیهی است که آنان نیز مانند روزه‌گیران نه ایت بهره را می‌برند. زن حیض نیز اگر دستورات را انجام نداد و یک هفته ترک نماز کرد [اگرچه این امر نیز به حکم خداست]، اما دقیقاً مانند یک شخص تارک‌الصلاة از هرگونه ذکر، دعا، یاد خدا و ... دور شد، در ایمانش تأثیر می‌گذارد. اما این حالت عمومی است، نه موارد استثناء که زنان با تقوا، مؤمنه و با اخلاص را شامل می‌گردد. لذا بیان این نکته که به ایمان زن به خاطر کمتر شدن نمازش نقص وارد می‌شود، جمله‌ی خطا یا تحقیر زن نیست، بلکه بیان یک واقعیت کلی است، و زنان مؤمنه، فهیمه و اهل رعایت را شامل نمی‌گردد.

پس ملاحظه می‌فرمایید که در بررسی یک روایت نکات بسیاری باید لحاظ شده و مورد دقت قرار گیرد. لذا با توجه به این که امکان و فرصت یک ایمیل برای تفسیر همه‌ی زمینه‌ها محدود است، پیشنهاد می‌گردد که کتبی که این روایت را از هر حیث بررسی نموده‌اند مراجعه نمایید. مانند «زن، عقل، ایمان، مشورت» تألیف دکتر کبری خزعلی، سمیندخت بهزادپور و زهرا آیت‌اللهی»، ناشر: سفیر صبح.

**شبهه 24:** در مورد روایت «اذا ظهرت راية الحق لعنهما ... - آن گاه که پرچم حق آشکار شود، اهل شرق و غرب لعنتش کنند ...» توضیح دهید. آیا می‌توان مدعی شد که منظور ما هستیم؟!

**«x-shobhe»:** روایت مذکور که به نقل از امام صادق (علیه‌السلام) می‌باشد، به شرح ذیل است:

«إِذَا ظَهَرَت رَايَةُ الْحَقِّ لَعْنَهَا أَهْلَ الشَّرْقِ وَأَهْلَ الْغَرْبِ، أَتَدْرِي لِمَ ذَلِكَ؟ قُلْتُ: لَا، قَالَ: لِلَّذِي يَلْقَى النَّاسَ مِنْ أَهْلِ بَيْتِهِ قَبْلَ ظَهْرِهِ»

**ترجمه:** آنگاه که پرچم حق آشکار شود، اهل شرق و غرب لعنتش کنند. آیا می‌دانی، برای چه؟ گفتم: نه، فرمود: به دلیل مشکلات و چالش‌هایی که اهل بیت او برای [نظام‌های] شرق و غرب ایجاد خواهند کرد. همان‌طور که در این روایات تصریح شده است، جریان مربوط به قبل از قیام حضرت امام مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف) می‌باشد.

شرایط جهان و بشریت قبل از قیام، مانند شرایط امروزی است. کفر و استکبار جهانی یا به تعبیر دیگر صهیونیسم بین‌الملل و فراماسون شیطان پرست، بر تمامی جهان و به ویژه بلاد اسلامی چنگ انداخته و از هیچ فریب یا ظلم و جوری برای تحقق اهداف دافشان که همان سیطره ی کامل و چپاول ذخایر و ثروت های ملل مختلف [به ویژه مسلمانان است] فروگذار نمی‌کنند. برای آنها مسلمان و مسیحی، یا آمریکایی، اروپایی، آفریقایی یا آسیایی فرقی ندارد. به راحتی جنگ‌های جهانی و منطقه‌ای را به راه می‌اندازند و با بی‌وجدانی و ددمنشی کامل میلیون‌ها انسان و حتی زنان و کودکان و سالخوردگان را به خاک و خون می‌کشند و به یک دیگر بابت این همه ظلم و جنایت مدال افتخار هم اعطا می‌کنند.

در چنین شرایطی، یک نظام اسلامی، یک نظام عادل، یک نظام حقیقت جو، یک نظام ضد ظلم استقرار می‌یابد. اگرچه ممکن است این نظام در ابتدا ضعیف باشد، اما روز به روز کامل تر و قوی تر می‌شود و بنیانگذاران، برپا کنندگان، هادیان و رهبران این نظام نیز اولاد اهل بیت عصمت و طهارت<sup>(ع)</sup> می‌باشند.

بدیهی است که اهداف، ساختار، سیاست‌ها و عملکردهای این نظام، منافع کفر و استکبار جهانی را در شرق و غرب عالم به مخاطره می‌اندازد. لذا هنگامی که پرچم این نظام بلند شد (یعنی حکومتش استقرار یافت)، نظام‌های استکباری در شرق و غرب عالم با آن نظام دشمنی و ستیز (که تعبیر به لعنت می‌شود) می‌نمایند. چرا که چنانچه در متن روایت تصریح شده است، این نظام (رهبری و مردمش) همه‌ی قدرت و منافع استکبار، کفر و ظلم جهانی را در شرق و غرب به مخاطره انداخته و حکومتشان را به چالش می‌کشد.

اما راجع به این که آیا این روایت به همین «انقلاب و جمهوری اسلامی ایران» صدق می‌کند یا خیر؟ به نظر می‌رسد که جای هیچ شک و تردید یا دس‌ت کم‌اشکالی در انطباقش وجود ندارد، چرا که دلایل و شواهد گواه بر آن است. چرا که انقلاب اسلامی و به دنبال آن استقرار حکومت (جمهوری اسلامی ایران) به رهبری فقیهی از اولاد اهل بیت<sup>(ع)</sup> محقق گردید و هم‌اکنون نیز به رهبری فقیه دیگری از اولاد اهل بیت<sup>(ع)</sup> اداره می‌گردد. اهداف و سیاست‌ها و عملکرد این نظام، [اگرچه هنوز قدرت چندانی نیافته است]، اما از همان روز شروع، همه‌ی اهداف و منافع قدرتمندان در شرق و غرب عالم را به مخاطره انداخته است، تا آن‌جا که امروزه آمریکا و اروپای متحدش اذعان دارند که در دنیا هیچ دشمنی بزرگ‌تر و خطرناک‌تر از جمهوری اسلامی ایران به رهبری «ولی فقیه» ندارند. به همین دلیل از همان روزی که قیام آغاز شد، از همان دوره‌ای که با سقوط کامل محمدرضا پهلوی و ایادی وابسته به آمریکا، انگلیس، اسرائیل و شوروی (سابق)، نظام جمهوری اسلامی ایران مستقر گردید، دشمنی و ستیز (لعنت) مستکبران در شرق و غرب عالم متوجه آنان گردید.

اگر دقت نمایید نمود کامل این اتحاد شرق و غرب در دشمنی را در جنگ تحمیلی به وضوح مشاهده خواهید نمود. اگرچه به ظاهر جنگ از سوی یک کشور (عراق) و یک نظام و ارتش (بعث صدام) تحمیل شد، اما با میگ‌های روسی، تانک‌های چیفتن انگلیسی، بمب‌های شیمیایی آلمانی، موشک‌های کروزر فرانسوی، آواکس‌ها و فانتوم‌های آمریکایی، مین‌ها و سلاح‌های سبک اسرائیلی، ناوهای ایتالیایی، پول‌های عربی ... در نهایت حمایت‌های سیاسی ژاپنی، چینی، کره‌ی جنوبی و کل نظام‌های باطل در سازمان ملل، شورای امنیت و ... مواجه گردید و اکنون نیز همین سیاست‌ها در غالب ضد تبلیغ‌های گسترده، حملات سایبری، محاصره‌ی اقتصادی، محاصره‌ی نظامی کشورهای همسایه و ... ادامه دارد. لذا می‌توان مدعی شد که دست کم یکی از مصادیق بارز این روایت، انقلاب و جمهوری اسلامی ایران می‌باشد.

**شبهه 25:** در متنی که به صورت گسترده ایمیل شده است، [البته با الفاظی رکیک] مدعی شده اند که آنچه که اسلام از بهشت تعریف کرده است، همه با توجه به گرایشات و لذایذ طبیعی دنیوی می باشد.

**«x-shobhe»:** این ایمیل را توسط کاربران گرامی دریافت نموده و خوانده ایم. از الفاظ رکیک آنها اصلاً ناراحت نشوید، چرا که معرف فرهنگ خودشان است و معمولاً چنین بوده و هست که مخالفین اسلام و انقلاب اسلامی، چون سخنی منطقی ندارند، عصبی شده و این ناهنجاری روانی خود را با فحش، دروغ، تهمت و جوسازی بروز می دهند. امیرالمؤمنین (علیه السلام) فرمودند: «الناس اعداء ما جهلوا» یعنی انسان به آنچه جاهل است، دشمنی می کند.

اما در خصوص بهشت یا به تعبیر قرآنی «جنت» نیز باید توجه داشت: کسانی که هیچ باوری به خداوند متعال و حیات پس از مرگ ندارند و همه چیز را از پنجره ی طبیعت مادی مشاهده می کنند، از ایرهفاهیم نین هیچ درکی به جز درک مادی نخواهند داشت. اگر به آنان گفته شود که کسی به خاطر عشق و محبت شاخه گلی به مادر یا همسرش هدیه داد، آنها نه عشق را می بینند و نه محبت و عواطف انسانی را و فقط همان شاخه گل مادی و طبیعی را می بینند و هیچ روحی در پشت این طبیعت یا فعل فزیک اهدا را درک نمی کنند. لذا جا دارد که بگویند: کار مهمی نکرده است، باغبان های شهرداری نیز هر روز وانت وانت گل می آورند و می کارند. و یا بگویند: اگر عشق و محبت داشت و یا می خواست به نوعی قدردانی کند، چرا طلا یا پول نداد؟! چرا که او به جز عناصر طبیعی چیزی را نمی شناسد و بالتبع قبول ندارد. لذا خالقشان از آنها به عنوان «حیوان» یا حتی پست تر یاد می کند. بدیهی است که منظور از اطلاق «حیوان یا بدتر» به این دسته از مخلوقات، فحش نیست. بلکه بیان واقعیت و حقیقت وجودی آنهاست.

آنچه که به عنوان نعمات بهشتی در قرآن کریم قید شده است، تعریف بهشت نیست. چرا که تعریف همیشه محدود کننده است و خدا، انسان، حیات اخروی، بهشت، جهنم و ... محدود نیستند که در تعریفی بگنجند. لذا آنچه در اسلام راجع به آنها مطرح می گردد، اشاره به نشانه ها و مشخصه ها دارد و نه بیان تعریف ذات و حقیقت هستی آن.

بهشت یا جنت، یک جایگاه است. آن هم نه فقط به عنوان یک عرصه و جایگاه مادی. بلکه به عنوان یک مقام. اگرچه شکل، ماهیت و هویت ظاهری نیز داشته باشد، که دارد. مثل این که (البته مثل محدود است) بگوئیم: دانشگاه جایگاه کسب علم و طی مدارج رشد علمی است. بدیهی است که در این سخن، منظور از دانشگاه، زمین، ساختمان، سالن ها، اتاق ها و ... نیست، اگرچه یک دانشگاه از همه ی این امکانات برخوردار است. بهشت نیز یک جایگاه است. جایگاه انسان کامل و آنچه از نعمات یا امکانات آن بیان شده است نیز بیان مشخصه های سفره ی بهشت است و نه خود بهشت یا صاحبخانه.

از پیامبر اکرم (ص) پرسیدند: بهشت چیست؟ در یک پاسخ دو کلمه ای، اما ژرف فرمود: «انا الجنة». یعنی «من بهشت هستم». یعنی انسان کامل بهشت است. یعنی قرب الی الله بهشت است.

بدیهی است که خداوند متعال یک شیء نیست که در محلی قرار گرفته باشد و انسان ها سعی کنند تا به محل استقرار او نزدیک شوند، بلکه او هستی محض [یا به تعبیر ناقص] کمال مطلق است. پس قرب به او نیز یعنی «کمال»، یعنی مرتفع نمودن نقصها و نیستیها. یعنی رسید آدمی به جایی که به جز خدا نبیند.

بهشت، جایگاه حیاتی است که در آن «حزن و خوف» راه ندارد. «حزن»، همیشه مربوط به گذشته است، چرا که غم و غصه فقط به آنچه از دست رفته است تعلق می گیرد و «خوف» نیز مربوط به آینده است، چرا که انسان علم مطلق به آینده ندارد و همه ی عوامل تعیین کننده سرنوشت در آینده نیز در ید قدرت او نیست و حتی از سرنوشت خود در یک دقیقه دیگر نیز با خبر نیست، لذا همیشه ترسان و نگران است. اما در

بهشت نه «حزن» وجود دارد و نه «خوف». چرا که انسان به مقام کمال خود رسیده است . نسبت به گذشته‌ای که او را به این مقام رسانده است، محزون نیست، و نسبت به آینده و خطراتی چون احتمال فنا، از دست دادن و ... نیز خوفی ندارد، چون علم دارد و می‌داند که نقص و نیستی به بهشت راه ندارد.

«أَهْوَاءِ الَّذِينَ أَقْسَمْتُمْ لَا يَنَالُهُمُ اللَّهُ بِرَحْمَةٍ ادْخُلُوا الْجَنَّةَ لَا خَوْفٌ عَلَيْكُمْ وَ لَا أَنْتُمْ تَحْزَنُونَ» (الأعراف - 49)

**ترجمه:** آیا همین‌ها بودند که شما قسم می‌خوردید که رحمت خدا به آنان نمی‌رسد؟ (در حالی که اکنون به آنها گفته می‌شود، ای تحقیر شدگان در دنیا ) شما به بهشت وارد شوید که نه بیمی دارید و نه غمگین می‌شوید.

پس بهشت جای امن است و به همین دلیل به جز مؤمن که در حیات دنیوی خود را در قلعه‌ی ایمان قرار داده وارد آن نمی‌گردد و این مقام امن که هیچ حزن و خوفی به آن راه ندارد، اجر عمل آنها به اضافه ی فیض فزاینده‌ی الهی است.

«إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ لَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَ لَا هُمْ يَحْزَنُونَ» (البقره - 277)

**ترجمه:** محققاً کسانی که ایمان آورده و اعمال صالح انجام می‌دهند و نماز بپا داشته، و زکات می‌دهند، اجرشان نزد پروردگارشان است، (چون دنیا ظرفیت اجر اینگونه اعمال را ندارد)، نه ترسی بر آنان هست و نه اندوهگین می‌شوند.

و البته امکانات و لذایذ نیز از لوازم کمال می‌باشند. لذا اگر از قصر و حوری و نهر و غلمان و تاج و تخت بهشتی، فقط تعبیر مادی نیز داشته باشند، هیچ منافاتی ندارد. محرومیت از لذاک، نقص است و جای اندوه و خوف دارد و برای انسان کامل (انسان بهشتی) عامل بازدارنده از کمال وجود ندارد.

بدیهی است که شما نمی‌توانید این معانی را به یک انسان مادی و با زندگی حیوانی تفهیم کنید. اگر به آنها بگویید «نهر علم»، می‌پرسند کجاست؟ عرض و طول و عمقش چقدر است و به کجا می‌ریزد؟ یا بگویید «آب حیات»، می‌پرسد آیا می‌شود یک بطری از آن را خرید؟! یا اگر بگویید صورتی چون ماه، خواهند گفت: ماه که زیبا نیست و کلی هم پستی و بلندی و چاله و چوله دارد . یا اگر بگویید «بیانی شیوا و شیرین» خواهند گفت: میزان شکر و شیرینیش چقدر است و آیا این شیرینی برای دیابتی‌ها ضرر ندارد؟ حال شما می‌خواهید با چنین ادراک‌هایی سخیف، از حیات معقول، حیات اخروی، کمال انسانی، بهشت و نعمت هایش سخن بگویید. بدیهی است که به جز روی برگرداندن و تکذیب عملی و به جز فحش دادن، سخن و پاسخی ندارند.

**شبهه 26:** در عتبات عالیات شخصی را به عنوان فرزند امام زمان (عج) به زائران معرفی می‌کنند و به تقلید و تبعیت از او دعوت می‌کنند؟

**«x-shobhe»:** بر اساس گزارشات واصله، در عتبات (نجف و کربلا) شخصی به نام سید احمد الحسن را به نام فرزند امام زمان (عج) و سید یمانی معرفی کرده و از زائران می‌خواهند که از او تقلید و تبعیت کنند. بدیهی است که اکنون جریان نیز دسیسه‌ی دیگری برای ایجاد انحراف در اعتقادات شیعیان ایرانی (و احیاناً عراقی) است. در طول تاریخ غیبت، ادعای امام زمانی نیز زیاد بوده است، چه رسد به ادعای فرزندی برای ایشان. فراماسون انگلیس در ساختار بهائیت نیز با ادعای ارتباط با امام زمان (عج) توسط «باب» وارد شد. آن جاسوس ملعون ابتدا ادعای نوکری و خاکساری کرد، سپس ادعای نیابت کرد و سپس ادعای مهدویت نمود. اما به قول معروف «شنونده باید عاقل باشد». اینک به نکات ذیل توجه فرمایید:

**الف -** بدیهی است که عده‌ای ایرانی مقیم - که احتمالاً از گروه منافقین می‌باشند - این دسیسه را طراحی کرده و به اجرا در می‌آورند. چرا که زائران ایرانی ما معمولاً عربی بلد نیستند که مخاطب عراقی‌ها باشند. پس به طور قطع گفتگو کننده با آنها ایرانی و فارس زبان است. یعنی مزدوران بی دینی که به صورت سازماندهی شده به کاروان‌ها نفوذ کرده و بل‌زائرین ارتباط برقرار می‌کنند.

**ب -** شاید به نظر عجیب آید، اما برای سازمان کفر جهانی، حتی یک مسلمان نیز مهم است که کشته شود و یا معتاد گردد و یا بی دین شود و یا منحرف گردد. لذا با سیاست‌گذاری‌ها و برنامه‌ریزی‌های خرد و کلان کار می‌کنند. پس زائران عتبات باید دقت کنند که با توجه به جو معنوی ناشی از زیارت نجف و کربلا و سایر حرم‌های شریف، به دام هر شیطنانی نیافتند و نتیجه توفیق این زیارت برای آنها به انحراف از دین منجر نگردد، که این دیگر بی توفیقی و ضلالت آشکار است. حیف است که یک شیعه‌ی مؤمن به کربلا برود و منحرف باز گردد.

**ج -** بدیهی است نه تنها ادعای فرزندی امام زمان (عج)، بلکه هر ادعایی نیاز به اثبات با ارائه دلایل متقن و اسناد محکم دارد. چرا زائران گرامی - یا هر شخص دیگری - باید هر حرف پوچ و بی سند و دلیلی را بپذیرند و باورهای خود را دچار چالش کنند؟! چه کسی تا به حال از مدعی سند خواسته است و مدعی یا مدعیان چه سند و دلیلی مبنی بر فرزندی امام (عج) ارائه داده‌اند. به فرض که دعوت کنندگان کافر و منافق باشند و به همین دلیل به خود جرأت بدهند که هر دروغ و اتهامی را به مقام مقدس امام (ع) نسبت دهند، اما شیعیان مؤمن و بصیر چرا باید باور کنند و چرا نباید از قبول اتهام به حضرت بترسند؟!

**د -** باید دقت شود که معارف و احکام اسلام بسیار روشن است و هیچ جایی برای خرافه‌گرایی باقی نگذاشته است و حتی فامیل بازی هم در آن خدشه‌ای وارد نمی‌نماید. لذا شیعیان عزیز و به ویژه ایرانی‌ها دقت کنند که احکام تقلید مشخص و متقن است. اگر حضرت مهدی (عج) واقعاً فرزندی داشته باشند که با دلیل و مدرک ثابت شود، او نیز مکلف است یا باید مجتهد باشد، یا عمل به احتیاط نماید و یا از یکی از مراجع عظام تقلید نماید و فرزندی امام (ع) هیچ دلیل و حجتی برای مرجعیت نیست. حال این آقای به اصطلاح سید احمد الحسن که اصلاً معلوم نیست وجود خارجی دارد یا خیر، کیست؟ چه دلیلی در اختیار دارد؟ چگونه فرزندش را به اثبات رسانده؟ کجا تحصیل کرده؟ اجتهادش چگونه به اثبات رسیده؟ کدام رساله را منتشر کرده؟ چه کسانی اجتهاد و مرجعیت او را تأیید کرده‌اند ... که بتوان از او تقلید نمود؟ در کجای اسلام یا فقه شیعی آمده است که یکی از شرایط مرجعیت، نسبت با امام معصوم (ع) است؟ اگر چه این ادعا دروغ محض است.

**ه -** لذا ضمن جلب توجه گرامیان به هوشیاری، بصیرت، اطلاع و رعایت احکام اولیه و صیانت از دین خود، از مسئولین ذریب‌نیز انتظار می‌رود که این امور را پیگیری کنند، افراد منحرف و مدعیان دروغین در داخل و خارج از کشور را شناسایی کنند و به زائران قبل از عزیمت و در حین اقامت اطلاعات و هشدارها و تذکرات لازم را ایفاد کنند، تا هیچ‌گاه شاهد به دام شیاطین گرفتار شدن زوار گرامی و یا سایرین نباشیم. مجدداً توصیه می‌گردد که در هیچ موردی، هیچ ادعایی را بدون سند و دلیل نپذیرید. این حکم خداوند متعال در قرآن مجید و حکم عقل برای هر عقل سلیمی است. چرا باید به دشمن میدان بدهیم که هر دروغ و



بهتانی را مدعی شود و سپس بگوید هر کس قبول ندارد، خلافتش را اثبات کند؟ خیر . این مدعی است که باید ادعای خود را به اثبات رساند.